

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ لِمَا يَصْرُفُهُ

الحمد لله الذي هدانا لهذا الكتاب الذي كان كاشفاً لسرائر قلوبنا



تأليف ميرزا محمد باقر اسرار

مطبع دارالکتاب
در محله کتبخانه

الصفات علیه و اسماءات ترکیه و قاضی الهی و ملهم تائیدی الهی و در این مکتوب
حضرت قدوة الکبری نیز برین نشان که بعضی ملاطفه گوهری و برتر از منافع جوهری
که در درج مکتوبات اول و مخزن مرقعات ماول نه درج کرده بودند مناسب است
که در التسلیم ترکیب و انظام ترتیب بیارید بمعنا طاعتا مکتوبات شریفه و مرسلات
لطیفه جمع کرده و بر طبقه نظم نهاده امید که اصحاب با دویه طلب و احباب با دویه ادب
را سرمایه سوداچی راه الهی و دست مایه تقاضای درگاه تائیدی کروانا و بالذنب
والله لا محذور است مکتوبات بن مکتوب اول بجانب شیخ وقاضی عبد الملک
درایت کار اسلام و هر چه این است در راه گردگار با تمام از دلائل اثبات صانع
و وحدت و ازلیت و ابدیت او و کیفیت وجود و حسب تریه و وحدت وجود و غیره
او بصورت علمیه خویش و صدور در یکمیر معلومیه مکتوب دوم بجانب شیخ ابابکر
بر احوال صدق طالب و از حواله در آمدن در راه مطالب مکتوب سوم
بسوی شیخ عمر مشتمل بر امور عدالت فی تفسیر آیه الله تعالی و شهادت و شهادت
خلفا راشدین رضی الله عنهم مکتوب چهارم بسوی شیخ عثمان مشتمل بر نبوت
عقیدت به نسبت شیخ اگر چه صورته بخلاف شریعت نماید و هر یک اوصاف حمیده
رکنی است از ارکان دین و عینی از اعیان یقین که اقدام هر یک صفت او بر
جانب و هر یک از اینها در هر یک از اینها
طریق ثبات اگر باشد جمیع فضائل حمیده و شاملی پسندید و در و مندرج اند مکتوب
پنجم بجانب شیخ کبیر بر استقرار مراتب توحید اگر چه علمی باشد و فائز استخضار
عقائد صوفیه و استفسار از نواد علییه و اسامی مراتب ظهور از حدیث و وجود و وحدت
و ازواج و مثال و اجسام که معبر بحضرات نفس و تنزلات سدس کشته اند مکتوب

ششم سو سے قاضی مہن سہموری شمل بر فوائد اطلاق کتب بظروف و شمل
 بر فوائد استماع رتب تعرف و دلیل بر قراءت آواز منزلی و مجھے از اکابر کہ
 فائز از مطالعہ و پے یافتہ اند تقریبات شیعہ اکبر و افتخارے گردن نسبت خود
 بر اصحاب یشیائے و دیگر صحبت ناداشتن اصحاب یشیائے یا یکدیگر مکتوب مضمون
 بجانب شیخ سلیمان مندوم شمل بر معانی لفظ احد مقتضای مذہب و شرح احوال
 ذات کائنات کہ علی و ذاتی بحسب شریعت و حقیقت باشد و بعضی نکات آن بلایہ
 ذات بقادورات و ہرچی از بیان خیر و شر کہ فی نفس الامر شریعت مکتوب ششم
 بجانب شیخ راجا در بیان و دیدن واقعہ کہ تفویض کار بحضرت قدوۃ الکبر است
 کیفیت منازلہ و ارادۃ آوردن یا مایے غیبی و آبدن تجلّیل قاور حالت امارت
 پیر بر مرید و گاہے بعکس او مکتوب ہفتم بجانب شیخ فرید شمل بر شرائط ارادہ
 و روابط ہدایت برہ تدبیر و تفاوت سلوک پیر یا پیرو جوہر تکرار تکرار تکرار تکرار
 نسبت شیخ عبدالوہاب شمل بر احوال نماز تہجد اسباب بیداری شب مکتوب یازدہم
 بجانب شیخ خیر الدین سہموری شمل بر معانی خلوت و غفلت و بہترین غیر ایل
 راہ و اسباب ریاضت نفس کاہ بتقریب و فائز سحر خیزی مکتوب دوزم
 بجانب مولانا صفی رودومی شمل بر فوائد زیارت قبور اکابر و ترغیب و تحریر
 بر راہ سلوک مکتوب تیز و ہم بجانب شیخ سہا والدین رودومی شمل بر تجلّیل
 و شدائد و ایدائے مکاند و معانی ارادہ و مائے ذکر مکتوب چہارم و ہم بجانب شیخ
 محمود و در بیان ضربات متعددہ و نفی و اثبات و استغراق در ذکر مکتوب
 پانز و ہم بجانب شیخ الاسلام گجراتی از خلفائے اثنا عشریہ سلسلہ بھخترت

مکتوب اشرفی
 مکتوب اشرفی
 مکتوب اشرفی

مکتوب اشرفی

و از ده امام میر شمس الملک بر بوندن سالک در راه حق و آراستن خود را بکار محقق
از طهارت ظاهر و باطن و شغوفای در راه سلوک و توسل از اذکار و ودون
انوار اگر چه از وضوء او باشد مکتوب ششام و هم بجانب شیخ معروف الدین
در بیان الطوارحه و عیان و انوار تنعم و ابتلاء سالک و ریاضت راه نبوری
از انوار سلوک است و نمودار غیب جن که باعث اثر و حام خوانین و موجب انجام
سلاطین میگردد و دیدن صاحب قمران و مشهور صنوبر رضی الله عنه
و عن جمیع ائمه المعصومین مکتوب هفتم بهم بجانب شیخ رکن الدین جوینی
شتمل بر سفارش و بر حتم احوال از حضرت مخدوم جهانیان از جانب شیخ
رکن الدین مذکور و فرقه امانت دادن و طر الطوارحه سبعة مقرب آواز ذکر
حضرت امام محمد غزالی که روحانیت امام تاسف میگردد از انعامی سلوک
خود و تفرقه در انوار اکابر از جمله ثبات عقیده سالک از سلطان غفرین
و شیخ محمد الدین بغدادی مکتوب نهم بهم بجانب شیخ آدم نرودی در
جواب نامه که شتمل بر روایات جواز کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله
بعد کل فرض و دعا و خواندن از زبان حضرت کنج شکر که نوعی تقصیر
از حرکت اعراب داشت مکتوب نوزدهم بهم بجانب شیخ محی الدین شتمل
در تعریف وحدت وجود و اسامی اکابر که درین مسئله موافق اند و مخالف
و عند بعضی تصنیفات حضرت قدوة الکبراکه که بر طبق اصطلاح صوفیه سر بر
زده مکتوب بیستم بهم بجانب میر صدر جهان شتمل بر استفسار تا و اللفظ
عذاب که حضرت صاحب فصوص در رفع عذاب تا و یله کرده اند و قطع

مکتوب شریفی
 خاصه در رفع آن مکتوب نسبت و یکم بجانب میر صدر جهان مذکور در اسفند
 نسبت به سادات اقلونیان که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر سادات
 قطعی کنایت زده اند مکتوب نسبت و دوم بجانب ملک العلماء قاضی
 شهاب الدین مثل بر استفسار مقامات فیما عادت طاهره و مکتوب نسبت سوم
 در جواب نامه سلطان ابراهیم که استفسار معنی بیت حضرت خواجہ خسرو دهلوی
 کرده اند مکتوب نسبت و چهارم در جواب سلطان ابراهیم که مثل
 بر استفسار احوال ضیوی خان و تاراج کردن ولایت اسلام و غراب کردن امصار
 انام و قتل نمودن تمام خلق از عام و خاص و موجب و مکتوب نسبت و پنجم
 بجانب شیخ شمس الدین اودی مثل بر معافی کریمه لیس مثله شیئی و هکذا
 السعیم البصیر مکتوب نسبت و ششم بجانب سید تاج الدین اودی در استمداد
 از حضرت قدوة الکبرایا میر غزل کردن منصب مکتوب نسبت و هفتم
 بجانب شیخ فرید الدین در استفسار رویار و برخی احوال مشایخ گذشته و
 حکامی سابقه از روحانیه علیه السلام در ویای مختلفه مکتوب نسبت و هشتم در
 جواب عریفه هوشنگ خان مثل بر التفات حضرت قدوة الکبری که سلطنت
 مند و یافته تقریب در احوال ملوک روزگار و آثار سلاطین نامدار و نصایح
 چند که باعث بر استحکام امور سلطنت و اتمام سیر مملکت و عدالت و نظر
 وزارت و نیابت و صدارت و وکالت مکتوب نسبت و نهم بسوی شیخ
 عماد الدین شندوی مثل بیعتی از سفارش حضرت مخدوم جهانیان نسبت
 ایشان و اشارت برخی مقامات علمیه که مکتوب سی ام بمولانا کریم الدین

رد و فی مثل برترین و مجربین سلوک بتقریب حکایت شیخ عمر صریحی که
 به شیخ خامه در هوا میگذاشتند که هر کدام آیات قرآن بجهارت مختلفه بخوانند
 اند بر ترک تجرید مکتوب سی و یکم بسوی شیخ مبارک کراتی از خلفاء اثناعشر
 مشتمل بر معنی بیت حضرت شیخ شرف الدین پانی پیتی خدا که از روی او پسینه
 جاسی کرد مکتوب سی و دوم بجانب سید حمید الدین محمد آبادی مشتمل بر استنباط
 نسب حسب سادات هندوستان بموجب تذکره علماء نسب که در زمان غیاث
 الدین بلبن که بر حکم او کرده بودند مکتوب سی و سوم بجانب شیخ زرک الدین
 شاهباز که از طریق و زلفه اند مشتمل بر اوضاع صوفیه که بعضی بکسب اشتغال از
 و بر فی بفتوح دند و استقبال کرده اند و شمه تعریف خانقاه و از دهام صفا
 ولایت پناه بهرگاه حضرت میر مکتوب سی و چهارم بجانب ملک محمود که از
 خاص اصحاب بودند مشتمل بر احوال و دست روضه پاک که بالفرض در پیش بود
 در کار خوضه اشتغال می نمودند مکتوب سی و پنجم بجانب شیخ جهان کراتی
 از خلفاء اثناعشریه در دست و نیا و ابتیار کردن را قبول کرده اند مکتوب
 سی و ششم در جواب عریضه قاضی اسحاق و قاضی محمد و هر یار وی مشتمل
 بر استغاثه ماور مجمره که از زندان ملوک ایاده ستخلص ایشان و اندک خلق خواه
 بفعل خواه بقول مکتوب سی و هفتم بجانب سید جمال الدین سکندر پوری
 مشتمل بر انبان و طائف مترو که از اوقات مقدوره و بر خیز از تلبس المفسر
 و نمونه ای که سالکان را از عرش رحمان و شیطان می نمایند مکتوب
 سی و هشتم در جواب نامه شیخ فرید که استفسار از اذکار طائفی قلندر حیدر

این مکتوب
 است
 در
 سنه ۸۰۰

مکتوب شریفی ۳۹
 کرده اند مکتوب سی و نهم بجانب شیخ صدر الدین والدینا مثل بر استفسار
 معنی رباعی حضرت ابوسعید ابوالخیر که بلیه ربیع مسکون را غارت می کند
 و در انتظار نگارم صف زودتر رضوان زلفش کند خود بر کف زودتر
 یک فال سیاه بر رخاں مطرف و در ابدال زیم چاک بر مصف زودتر
 مکتوب چهل و نهم بجانب شیخ شمس الدین او دبی تنها بر استفسار توفیق در کلمه
 قدسیه و منوره مشهوره اولیاء تحت قبائی و الوالی یعیات الدارین
 مکتوب چهل و یکم بجانب شیخ مظفر بهرامی در استفسار کنت کنتنا
 تحقیقا و اسما و فاجا به و روی در معنی منوره کلام قدسیه و مراد از جمال
 و جمال بهر دو مکتوب چهل و دو و م بجانب سالار سیف الدین ایچولی مثل
 بر استغاثه از خوف بعضی کفره چار و احوال رجال الغیب و اضافه مال الیه
 که سی حد و شصت کس باشد و شمه از کیفیت خضر علی السلام و تجدید شدن
 و ندانها ایشان بمرور سالهاست متغییه و طریق الترام رجال الغیب از بیگانه
 فتوح عساکر و طفر مبارک چنانچه صاحب قرآن در فتح معرکه حضرت ولی کرده
 مکتوب چهل و سوم به نسبت نور حدقه السیادت و نور حدقه الثقاته
 زینة الآفاق سید عبدالرزاق متضمن به تفصیل مراتب ظهور و محالی صدور
 که عبارت ظهور حضرات حسن است و برخیز از اثبات مراتب شهبانیه و شامیه
 و اصلاته مکتوب چهل و چهارم بجانب حاجی عبدالوهاب و تائیدات اجرام
 سماوییه از خلقت انسانیه علوییه و سفلییه مکتوب چهل و پنجم در جواب نامه
 که بنامه منوره حضرت قطب عالم نوشته بودند بنابر استغاثه از خروج کسین

کافرو کشته شدن اکابر بنگاله و دوجوئی کردن حضرت قطب الکبریا بنظر
 مانتن لشکر عشق از آدم تا ایندم برانیا و اولیا المکتوب چهل و ششم در جواب
 نامه سلطان ابراهیم برائے استمداد و استجاره لشکر کشیدن ببنگاله
 بنا بر استغاثه حضرت قطب عالم بعینه نامه ایشان بحضرت قدوة الکبریا و
 استغاثه از ظلم و غروج کین رای کافرو حضرت انور شهید راشهید نشان
 مکتوب چهل و هفتم بجانب شیخ حسین و دیگر اوش بنا بر غزا پرستی ایشان
 که رای پسر ایشانرا شهید ساخت مکتوب چهل و هشتم بجانب حضرت کبر
 شرور پوری العباسی در استمداد و اذیت مقتسم خان و الفولین ولایت
 هندوستان بحضرت کبر و فرستادن معلومی و در حمایت گرفتن اولاد
 و اخفاء ایشان مکتوب چهل و نهم بجانب فرزند ارشد شیخ عبدالستار
 بر دلائل عشق و مراتب او و مذکرات عشق و تقریبا مناقب حضرت
 شیخ روزبهان مکتوب پنجاهم بجانب شیخ قطب الدین تپلی براقوال
 فرقه در بدایت فرقه و اصناف او و خلیفه شدن مکتوب پنجاه و یکم
 بجانب علامه الهمدی مولانا علام الدین جانی بنابر عاطفت حضرت قدوة الکبریا
 بر ایشان و رفع کلفت و غاثیه الطاف در جواز ارشاد و در سه شیخ و تقریبا
 ذکر شیخ نجم الدین کبریا و زبجان یقلی رضی اللہ عنہما و مردم جالب مکتوب
 پنجاه و دوم بجانب سید نظام الدین بهر بلوچی شمل بر مراتب توحید و غیر
 او که مرد و گونه است و معنی ادراک لبط و مرکب بنا بر استمداد و استحقاق
 از دست کوره بهر لیه و اطراف او مکتوب پنجاه و سوم بجانب سید علم الدین

ملائی و راستمداد و استحقاق نصیب مذکور از دست کوره اطراف نشین
 مکتوب پنجاه و چهارم بجانب شیخ حسام الدین زسری مثل بر ذکر مقرر
 و طریق ارادت و کلاه و مو گرفتن مکتوب پنجاه و پنجم به نسبت شیخ سعد الدین
 کتوری مثل بر استفسار سلاسل ربع عشریه و سلسله نسبی و سید تقریباً
 مناقب شیخ بریم الدین الملقب بشاه دار مکتوب پنجاه و ششم بجانب
 صیفت خان حسام الدین نوادر در جواب عریفه که التماس نموده بودند
 که رساله مدلی بایشان بامستدعی که موجب ثبوت اسم در دفتر ایل ولایت
 و نسبت اندراج نام در دیباچه از باب استفاده مکتوب پنجاه و هفتم
 بجانب صیفت خان مذکور بنابر سفارش حضرت شیخ شمس الدین اودهی
 مکتوب پنجاه و هشتم در جواب عریفه سزا مکتوب پنجاه و نهم بجانب شیخ
 شمس الدین مثل بر سفارش شیخ سدا تقریباً بنامیدن مرید از خانوادہ
 دیگر این دو دمان بالعکس مکتوب شصت و یکم به نسبت سید طاہر اودهی مثل
 بر طوطی اصحاب احباب مکتوب شصت و یکم باخوی سید طاہر مکتوب
 شصت و دوم به نسبت سید طاہر مکتوب شصت و سوم به نسبت
 سید طاہر مکتوب شصت و چهارم بجانب شیخ اصیل الدین در جواب
 طبل و علم مکتوب شصت و پنجم بجانب شیخ عزیر اللہ در جواب طبل
 گردانیدن بخضیں روز عاشورہ و دور کردن و گفتگوئے لعن و مصاحف
 مکتوب شصت و ششم به نسبت شیخ جمال الدین مثل بر احوال اوکا و آو
 و اطوار بعضی دو دمان معموله و خاندان متفوله مکتوب شصت و هفتم به نسبت

مخدوم زاوه قطب الحق والدین خواجہ مودود دیشتی وارسال بعضے فتوح
 وند و بر برای تو ایچ اخاندان شریفیت مکتوب شخصیت و رسم محضرت نقیب
 النقیب و نجیب النجیب حضرت رضی اللہ عنہ والدین دعوات مشتاقانہ و تحیات
 فخلصانہ بہ نسبت نید تاج الملئہ والدین سید شمس الدین و سید محمد از قندی
 و سید قاضی و سید شہاب الدین کہ ہمہ اخوان آن سلسلہ اند بہر یک
 فتوحات متنوعہ وند و رات متفرقہ مکتوب شخصیت و رسم بسوی زین
 اما شریخ نامہ مشتمل در جواب استفسار بعضے نوادر از غرائب و عجائب و استخفا
 بعضے تبرکات از مشائخ مع اطراف مکتوب ہنقا و م در اسولہ شیخ محمد
 عیسی و اجوبہ ازین جانب مکتوب ہنقا و یکم بجانب شیخ عبد الغفر لکھنوی
 مشتمل بر استفسار اولائیت و تفویض مقام و انواع و اقسام ولایت او
 مکتوب ہنقا و دوم بجانب قاضی محمد سدہوری در انحلال اسولہ
 اشتغال محکمہ و خطرہ بندی مکتوب ہنقا و سوم بہ نسبت حضرت شیخ
 نجم الدین بموجب استفسار ایشان از مقامات اشرفیہ علمائہ از اصحاب
 و احباب استفسار از احوال فرزند اغرا شد علی الاطلاق سید عبدالرزاق و مقامات
 متعینہ ازین طائفہ کہ تفویض یابد مکتوب ہنقا و چہارم بجانب شیخ
 نظام الدین در جواب نامہ کہ استفسار از بعضے مقدمات جواز سماع لہ و جوابی
 گاہ گاہ مصلحہ اوقات صوفیہ و مصرع حالات عالمیہ میں زند مکتوب ہنقا
 پنجم بجانب قیام الدین مشتمل در حلایات مشکلیہ بطریق ارباب تصوف و اصحاب
 لغز و غامضہ مشتمل بر اندماج سلاسل مشائخ و اندراج اسماء و رواج
 پرکردن

بر سبیل دو اثر ملوک مجرب و توانمندان از زمان کیومرث تا زمان
صاحب قرآن خواجہ افضل الدہر رشد الدین کرده الآن باستفسار حضرت
قدوة الکبر اسلاسل اولیای روزگار از زمان حضرت خلفاء الراشدین
الے یوم الآخر ساخته بمتمه مشتمل بر تہجہ بحر الانساب و مفرق الاقباب از
اولاد امان و اخلاص و ہامین الشرفین السطین الغرین المرحومین الموقنین
رضی اللہ عنہم اجماعین بر مطابق دو اثر ملوک از ائمہ اثنا عشریہ کہ دو اثر
نشان مدور و مطول و دو اثر اولاد اثنا عشریہ سر حلقہ از ان خور و در باب
مناصب از نقباء و نجباء خور و تروہر و دو اثر بمقتضای محال ریزہ تکلم
بر اسمائے تبرکہ انبیاء مرسل و اولوغم تا خاتم النبیین محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم و ذکر حکماء پیش از بعث علیہ السلام اثنا عشر خلفاء راشدین و
التابعین و تبع التابعین و خلفاء بنو امیہ و عباسیہ از زمان کیومرث
و شدادمان و گیلانیہ و اشکانیہ ساسانیہ و آسیدیہ ملوک بنو اللہث
غوریہ غزنویہ و بالیہ سلجوقیہ خوارزمیہ اتابکیہ سلغریہ اشاعیلیہ و
کریم قرہ توقع از ارباب فضل و تمتع از اصحاب شمل آنست کہ ہر چه در
الفاظ مترکہ و انماط منورہ کہ در مکتوبات از خامہ مسکنہ الحامہ حضرت
قدوة الکبر کہ از پر تو و ولایت غوثیہ صادر شد بندہ را در ان تصرفی
نیست بجز ہجری و آلہ اما ہر جا کہ در سلاسل مشائخ و دو اثر اکابر غیر متفقہ
و بحر الانساب و طبقات ملوک مذکورہ بعد از شیخ و پیروان کتب صوتہ
و رسائل طائفہ علیہ تخصیص در لطائف و توانمندان چنانچہ طبع و طبقات

از اثر و کتابت حضرت ابو ذر

طبعین نام لایق است کہ از اہلستان گوید و بدین نامی بنویسد

اصرار و کثرت و امثالہ دریافت در دو اثر و مجدد دل و ج کرد اگر در جری
 عبارت قلم سہوی رفتہ باشد و در بیان سفارت رقم خطا گذشتہ قلم اصلاً
 در رقم صلح ویرغ نہ دارند بالبنی والہ الامجاد قطعہ قلم چون بدست اراوت
 بود رقم زیر و بالا چو افتد زیائے بیاید بر آستین از صواب آنکہ خالی
 ناستد جهان از خطائے افضل الاصحاب حضرت شیخ نظام الدین بنی بو
 جمع مکتوبات اول از بدایت وقت نہایت را تاریخی یافتہ اند قطعہ نظام
 کہ از درج لطافت دور و گوہر چو مکتوبات آوردن چو مرقعات عرفان جمع
 کردہ پیچے تاریخ مرقعات آوردن ہر گاہ جامع مکتوبات ثانی بارادہ کتاب
 ارقام الہی و داعیہ راتب اسام نامتناہی از عہدہ این امر شریف و تبرکات لطیف
 بیرون آمد تاریخ نوی بخاطر رسید قطعہ رہے آن خامہ دست ارادہ
 کہ از دے راز مرقعات آمدن چو مکتوبات ثانی یافت ترکیب پیچے تاریخ
 مکتوبات آمد مکتوب اول برادر اعز ارشد قاضی شیخ عبد الملک و عا
 متفاقانہ از درویش شریف قبول فرمایند اسے برادر حصّٰ علی کے را جوید
 کہ بدولت سلوک بہرہ مند گردانند تخت در دل او ارادہ اراوت پرست ہر
 کامل و داعیہ شاعت بسوی درویش عامل القامی کند قطعہ کہے را کہ عابد
 براہ سلوک نہ در آویلف و غایت خدا کے نہ تخت ازار اوہ ہر ہر
 کہ آرد اراوت بہرہ بردائے بمقتضای دانتقوا اللہ الی سبلۃ و متمنای
 اَللّٰہُ فَاَمَّا کَالنَّیِّ فَاَمَّا مَتَّہ دست اراوت بدامن کی از شیخ
 روزگار زند و پائی انابت براہ یکے از رواح نامہ ارشد فقہ استمات

شیخ شریف
 خانہ
 مکتوبات
 شریف
 در
 دست
 اراوت
 بدامن
 کی
 از
 شیخ

وَالْاَنْفُسُ لَا يَكُنُّنَ الْاَنْفُسُ مُتَحَاجَةً وَاجْتِنَابُهَا لَا يَكُنُّنَ لَهَا حَاجَةً لِأَنَّهَا جَزْأٌ مِنْ قَادِرٍ
 نَبَاتٌ قَطْعُهُ كَمَا كَامِلٌ زَرْزَرٌ إِذَا كُشِتَ كَامِلٌ لَا يَبْقَى شَيْءٌ مِنْهَا إِلَّا مَا جَزْأٌ
 زَرْزَرٍ قِصَاصِي بُوْدُ مُتَحَاجٍ غَيْرُهُ: زَرْزَرٌ قَرْنِ عَاجِرٍ أَنْ اسْتَيْسَرَ مَوْجِدٌ
 سَوَاقِدُ شِدْوَانِ نَيْسَتْ مَكْرُوجُ وَجُودٍ مُطْلَقٍ بِهَرِجٍ وَرَايِ اَوْسَتْ وَتَحْقِيقٍ وَ
 وَجُودٍ مُتَحَاجٍ بِدَوَسْتِ نَخْلَفِ اَوْ كَهْ فَوْدُ كُجُوْدٍ مَوْجُودٍ اسْتِ وَ مَرَادُ اَزِ
 وَجُودٍ مُطْلَقٍ وَجُودٍ عَامٍ نَيْسَتْ يَنْعَنِي اَمْرِي عَرَضِي اَعْتِبَارِي زِيْرَا كَهْ اَوْ كُجُوْدٍ قَامٍ
 نَيْسَتْ قِيَمٍ دِيْكَرِيْ كَهْ تَوَانِدُ بُوْدُ قَطْعُهُ بَذَاتِ خُودِ نَبَاتٌ بِهَرِجٍ قَامٍ
 قِيَامٍ دِيْكَرِيْ زَرْزَرِيْ بَرَايِدُ بِيَايِدُ جُوهَرِيْ تَابِيْنِ اَزِ خُوشِ كَهْ
 عَرَضِ قَامِ زَانِ بِيْخُونِ بَرَايِدُ بَلَكِهْ مَرَادُ اَزِ بِيْخَا اَزِ ذَاتِيْ اسْتِ كَهْ مَنْرَهْ
 كَهْ زَرْزَرِيْ نَيْسَتْ وَ قِيَمٍ دِيْكَرِيْ مَنْرَهْ اَزِ هِمِهْ رَسْمٍ وَ تَوَدُّدِ هِمِهْ كَارِي دِيْ هِمِهْ
 اَعْتِبَارِيْ وَ مَرْتَبَةٍ اَزِ مَرَاتِبِ كَمَالِ اَعْتِبَارِيْشِ نَهْ بَلَكِهْ ذَاتِ اَعْتِبَارِيْشِ هِمِهْ
 كَمَالَاتِ وَ وَجُودِ هِمِهْ صِفَاتِشِ كَمَلِ هِمِهْ جَلَالَاتِ بَانَ مَعْنِيْ كَهْ هِمِهْ غَيْرِيْ
 رَا اَزِ وَجُودِ حَاصِلِ شُدُوْدِ دِيْكَرِيْ رَا اَزِ وَجُودِ وَاصِلِ شُدُوْدِ اَزِ تَحْقِيقِ وَجُودِ
 دِيْ رَا اَزِ ذَاتِ وِاسِيْتِ وَ بِالذَاتِ وَ يِ قَطْعُهُ هِمِهْ بَاشَدُ هِمِهْ رَا اَزِ
 وَجُودِ زَرْزَرِيْ مَوْجُودِ كُونِ اَزِ مَرَاتِبِ مُضَامِيْ ذَاتِ يَكُنْشِ رَا بُوْدِ خُوشْتَنِ
 هِمِهْ كَهْ نَبُوْدِ اَنْجَمِيْنِ نَبُوْدِ خُدَايِ وَ هَلَكُنْ اَشْيَاءُ قَائِلِ اَلْجُحَادِ
 بِسِ هِمِهْ حَاصِلِ شُدُوْدِ مَوْجُودَاتِ كَوْنِيْ رَا اَزِ عِلْمِ وَ قَدْرَتِ وَ اَنْجِيْ وَ اَصْلِ
 بُوْدِ وَ مَوْجُودَاتِ وَجُودِيْ رَا اَزِ رَسْمِ وَ سَمَوَاتِ اَكْشَافِ اَشْيَاءِ هِمِهْ اَلْقِيَامِ
 اَسْمَاءِ قَدْرِيْ هِمِهْ حَاصِلِ لَهْ مِنْ ذَاتِهِ وَ يَدِ اَلْقِيَامِ هِمِهْ عَيْنِ اَلْوَجُودِ اَلْمُطْلَقِ ذَاتِ اَلْقِيَامِ

وَالْاَنْفُسُ لَا يَكُنُّنَ الْاَنْفُسُ مُتَحَاجَةً وَاجْتِنَابُهَا لَا يَكُنُّنَ لَهَا حَاجَةً لِأَنَّهَا جَزْأٌ مِنْ قَادِرٍ
 نَبَاتٌ قَطْعُهُ كَمَا كَامِلٌ زَرْزَرٌ إِذَا كُشِتَ كَامِلٌ لَا يَبْقَى شَيْءٌ مِنْهَا إِلَّا مَا جَزْأٌ
 زَرْزَرٍ قِصَاصِي بُوْدُ مُتَحَاجٍ غَيْرُهُ: زَرْزَرٌ قَرْنِ عَاجِرٍ أَنْ اسْتَيْسَرَ مَوْجِدٌ
 سَوَاقِدُ شِدْوَانِ نَيْسَتْ مَكْرُوجُ وَجُودٍ مُطْلَقٍ بِهَرِجٍ وَرَايِ اَوْسَتْ وَ تَحْقِيقِ وَ
 وَجُودٍ مُتَحَاجٍ بِدَوَسْتِ نَخْلَفِ اَوْ كَهْ فَوْدُ كُجُوْدٍ مَوْجُودٍ اسْتِ وَ مَرَادُ اَزِ
 وَجُودٍ مُطْلَقٍ وَجُودٍ عَامٍ نَيْسَتْ يَنْعَنِي اَمْرِي عَرَضِي اَعْتِبَارِيْ زِيْرَا كَهْ اَوْ كُجُوْدٍ قَامٍ
 نَيْسَتْ قِيَمٍ دِيْكَرِيْ كَهْ تَوَانِدُ بُوْدُ قَطْعُهُ بَذَاتِ خُودِ نَبَاتٌ بِهَرِجٍ قَامٍ
 قِيَامٍ دِيْكَرِيْ زَرْزَرِيْ بَرَايِدُ بِيَايِدُ جُوهَرِيْ تَابِيْنِ اَزِ خُوشِ كَهْ
 عَرَضِ قَامِ زَانِ بِيْخُونِ بَرَايِدُ بَلَكِهْ مَرَادُ اَزِ بِيْخَا اَزِ ذَاتِيْ اسْتِ كَهْ مَنْرَهْ
 كَهْ زَرْزَرِيْ نَيْسَتْ وَ قِيَمٍ دِيْكَرِيْ مَنْرَهْ اَزِ هِمِهْ رَسْمٍ وَ تَوَدُّدِ هِمِهْ كَارِي دِيْ هِمِهْ
 اَعْتِبَارِيْ وَ مَرْتَبَةٍ اَزِ مَرَاتِبِ كَمَالِ اَعْتِبَارِيْشِ نَهْ بَلَكِهْ ذَاتِ اَعْتِبَارِيْشِ هِمِهْ
 كَمَالَاتِ وَ وَجُودِ هِمِهْ صِفَاتِشِ كَمَلِ هِمِهْ جَلَالَاتِ بَانَ مَعْنِيْ كَهْ هِمِهْ غَيْرِيْ
 رَا اَزِ وَجُودِ حَاصِلِ شُدُوْدِ دِيْكَرِيْ رَا اَزِ وَجُودِ وَاصِلِ شُدُوْدِ اَزِ تَحْقِيقِ وَجُودِ
 دِيْ رَا اَزِ ذَاتِ وِاسِيْتِ وَ بِالذَاتِ وَ يِ قَطْعُهُ هِمِهْ بَاشَدُ هِمِهْ رَا اَزِ
 وَجُودِ زَرْزَرِيْ مَوْجُودِ كُونِ اَزِ مَرَاتِبِ مُضَامِيْ ذَاتِ يَكُنْشِ رَا بُوْدِ خُوشْتَنِ
 هِمِهْ كَهْ نَبُوْدِ اَنْجَمِيْنِ نَبُوْدِ خُدَايِ وَ هَلَكُنْ اَشْيَاءُ قَائِلِ اَلْجُحَادِ
 بِسِ هِمِهْ حَاصِلِ شُدُوْدِ مَوْجُودَاتِ كَوْنِيْ رَا اَزِ عِلْمِ وَ قَدْرَتِ وَ اَنْجِيْ وَ اَصْلِ
 بُوْدِ وَ مَوْجُودَاتِ وَجُودِيْ رَا اَزِ رَسْمِ وَ سَمَوَاتِ اَكْشَافِ اَشْيَاءِ هِمِهْ اَلْقِيَامِ
 اَسْمَاءِ قَدْرِيْ هِمِهْ حَاصِلِ لَهْ مِنْ ذَاتِهِ وَ يَدِ اَلْقِيَامِ هِمِهْ عَيْنِ اَلْوَجُودِ اَلْمُطْلَقِ ذَاتِ اَلْقِيَامِ

یا اینکه او را صفات متشابه و اسماء متخلفه است و الصفات آن اسماء متشابه
 آن ذات خسته صفات نه از هر کمال است که متوقف است بر کمال
 است که مترتب بود باو بلکه آن کمالات را کمالیست و دیگر آن که موجودا
 لیست من شاک ان لا یستفید الوجود بدو یضافا تصانفها اشما
 فیما الذات بدوین فی سبط الاسماء والصفات تصانفها
 و من بعد مة لکنها لیست بمن بعد مة فلا بد لها من الصفات
 و قطع چو خورشید چرخ جهان آفرین نباشد هویدا از ابروی
 بسوزد و همه فرمائی وجود ز انوار خورشید تابان خیل
 پس ازین مقدمات واضح و ایرادات لایحه ظاهر شد که صانع است
 ترا موصوف به کمالات فالق و خدای است مژتر معروف با این
 و قطع نباشد در ره توحید ایزد که آدم تر از هیچ مانع شده معلوم
 از راه اول که مصنوعات را پیدا است صانع از پنجا سر آمده که
 از لیست و ابدی و لازمیست سرمدی چه اگر ازلی نباشد پس ازلیست
 عدم بود سبق یعنی بعد عدم باشد یعنی عدم سابق باشد پس امکان
 مقتضی از تقضی لازم آید بلکه الصفات وجود بعد از اولی و ثانی
 لازم از لزوم بود و ثانی اجتماع صفین و ثالث قلب حقیقت و این
 محال است که این ان یکن اذلیا ابدی تا و واسی این حد
 چنانکه است عقیده بر نبوت پیوسته که اولی و ثانی
 پس چیزی که عدم بود و بود دیگر و قطع عدم مرید و کرد

از این جهت که صفات متشابه و اسماء متخلفه است و الصفات آن اسماء متشابه
 آن ذات خسته صفات نه از هر کمال است که متوقف است بر کمال
 است که مترتب بود باو بلکه آن کمالات را کمالیست و دیگر آن که موجودا
 لیست من شاک ان لا یستفید الوجود بدو یضافا تصانفها اشما
 فیما الذات بدوین فی سبط الاسماء والصفات تصانفها
 و من بعد مة لکنها لیست بمن بعد مة فلا بد لها من الصفات
 و قطع چو خورشید چرخ جهان آفرین نباشد هویدا از ابروی
 بسوزد و همه فرمائی وجود ز انوار خورشید تابان خیل
 پس ازین مقدمات واضح و ایرادات لایحه ظاهر شد که صانع است
 ترا موصوف به کمالات فالق و خدای است مژتر معروف با این
 و قطع نباشد در ره توحید ایزد که آدم تر از هیچ مانع شده معلوم
 از راه اول که مصنوعات را پیدا است صانع از پنجا سر آمده که
 از لیست و ابدی و لازمیست سرمدی چه اگر ازلی نباشد پس ازلیست
 عدم بود سبق یعنی بعد عدم باشد یعنی عدم سابق باشد پس امکان
 مقتضی از تقضی لازم آید بلکه الصفات وجود بعد از اولی و ثانی
 لازم از لزوم بود و ثانی اجتماع صفین و ثالث قلب حقیقت و این
 محال است که این ان یکن اذلیا ابدی تا و واسی این حد
 چنانکه است عقیده بر نبوت پیوسته که اولی و ثانی
 پس چیزی که عدم بود و بود دیگر و قطع عدم مرید و کرد

این محال است وجود از روی استی لازم الی است پس خالی از آن نیست که این موجودات ممکنه را یا از عدم پیدا کرده و بچوبید آوردن چیزی را از چیزی و یا عدم را باین صور نموده یا از خود صورت کرده یا از خودش بهر یک از این صور محلی فرموده مع بقایه علی ما هو علیها ^{و حقیقه} ^{و شک نیست} که اول و ثانی محال زیرا چه عدم شی نیست که ماده چیزی تواند بود یا او را بصورتی تواند نمود و ثالث نیز بجهت آنکه موجب تخریب و تمعین اوست تعالی الله عن ذلک علما اکبر الا که واحد بالوحد ^{و حقیقه} ^{و شک نیست} و الاحدیت الدائیه ^{و شک نیست} ^{و شک نیست} المطلقه لا بالاطلاق الذي هو ضد التقييد بل بالاطلاق الذي ليس معه نسبه ایه ^{و شک نیست} کما نکت اگر فرض متجرب و مستغیر گردد سر آنکه انقلاب وجود بعید لازم آید بجهت آنکه موجودین وجود است که غیر او فرعدم نیست قطعه زمی آن رسته مانده و آتی که وصف آید خور او جز قدم نیست ز قدم وار و ذات خویش و اتم برون از ذات باشد خبر عدم نیست بآن نمی بینی که حقیقت انسانی بکست خود در بر فرد از افراد موجودات و اصلیت گیاهی تجلی خود در هر واحدی از نهاد کائنات اصلا متجرب و معین نیست و نیز مقرر است که وحدت صفه نفس اوست که با او سبب زوال موصوف بود پس نماند مگر آنکه خودش باین صور متمثل نماید و باین اشکال شکل مع بقایه علی ما هو علیها فی حد ذاته ^{و حقیقه} ^{و شک نیست} من الحد و الحقیقه و الاحدیت الدائیه بلا تقييد و تقييد و لا

لَقَدْ دَلَّ لَا تَكْشُرْ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ الْحَقُّ
 قَالَ السَّامِعُ لَفِيئِي وَابْنِي أَشَارَ حَضْرَتِ مَوْلَى مُحَمَّدٍ
 بِهَذَا الشَّكْلِ أَنْ كُنْتُ عَمَّا بَرَأَمْتُ دَلَّ بَرُوْمَنُ
 بِرُومِ بِلَاسِ دُكْرَانِ بَارِ بَرَأَمْتُ گه پیر و جوان شد
 قَامِي بَدَلِ كُنَيْتِ صَلَاحُ قَرُوشِدْ غَوَاصُ مَقْنَعِي
 گاه به زرت که کل فخر بر آید زان پیر جهان شد
 لَهْ فُوجُ شَدُو كِرُو جِهَانِي بِدَعَا عَرَقِ حُودُوتِ بَكْشِي
 گم گشت خلیل و ز دل ناز بر آمد آتش ده زان شد
 يَوْسُفُ شَدُو اَدَمُ فَرَسْتَا وَ مَتَعِي رُوشَنِ كَرَامِ
 كَزُودِيْنِ يَكُوبَ بَا فَوَازِ بَرَأَمْتُ بختی خورده دینی بود
 كُنَيْتِ دَمِي حُذْرِي رُويِ زَمِيْنِ اَوْ اَزْهَرِ قَفْرِجِ
 عَيْسِي شَدُو بِرْ كُنْبِ دَوَارِ بَرَأَمْتُ تسبیح کنان شد
 اَنَسُوخِ چِه اَشْدُو حَتَا سَمِ حَقِيقَتِ اَنِ وَ لَبِزِيَا
 شَشِي شَدُو اَزْ كَفْ كَرِ بَرَأَمْتُ قتال انان شد
 عَيْسِي شَدُو دَر مَهْدِيْنِ دَاوُ كَوَا بِي بِر مَآبِي مَرِيْمِ
 نَاقَهْ شَدُو اَزْ سَنَكِ بِر فَتَا بَرَأَمْتُ بران نازان شد
 اَيْمَلِهْ مَهْمُونِ بُو دَكَمِي آدَمِي رَفْتِ بِهَر قَرْنِ كِه وَدِيَكِ
 تَا عَاقِبَتِ اَنِ شَكْلِ عَرَبِ دَوَارِ بَرَأَمْتُ دارای جهان شد
 فِی لَمَّ كِه مَهْمُونِ بُو دَكَمِي كُنَيْتِ اَنَا الْحَقُّ وَ رُصُوْتِ مَقْنَعِي

منصور بنو و انکه بران دار بر آمد نادان جهان
 روی سخن کفر نه گفت است چو حایل منکر نشویدش
 کافربند آنکس که بر امان بر آمد از دور جهان
 بن مستزاد تصنیف حضرت قدوة الکره است قدس سره الله تعالی
 خورشید که از مطلع انوار بر آمد پرنور جهان شد
 ناپسندیدم و مشتری از کار بر آمد ظلمات نهان شد
 آن شاهد رعنا چو خورشید بود درات عیان کرد
 در پرده توحید ز اسرار بر آمد تصویر زبان شد
 در منزل ثانی چو فرو آمد خورشید وحدت بدر آمد
 بر فرو و تفصل چو سیار بر آمد بر هم نگران شد
 از بد و ازل تا ابد هر چه بر آمد نور خویش بدید
 اعیان جهان را همه آثار بر آمد تصویر جهان شد
 اعیان که ز توحید بر آورده صور را انواع ثلاثه
 در واسط اندک و بسیار بر آمد سر پای بیان شد
 از منزل ثالث چو فرو آمد آنهم از دل بگویند
 از اثر عقل چو پر کار بر آمد بر گوهر کاش
 تنهایی بنده همه چو هر کاش تجزیه از او
 دیدند هم صدرت هر بار بر آمد بعضی گران شد
 خورشید صفت بر سر اورنگ بر آمد از صورت هم

عنه اربعه
 ابراهیم خلیل
 سید عالم
 از نور جلال
 قاضی خورشید
 شمس که در میان
 عالم مثال
 عالم احوال
 که در پیش
 عالم غیب
 که در پیش
 عالم غیب
 که در پیش

بر تخت پیر چو سپیدار بر آمد تا جسم جهان شد
 آن عقل کل آن شاهد توحید منزل کائنات است
 با کاره چار اندر چار بر آمد با چاره اگران شد
 سالک چو تنهای سلوک آید در ول از دولت مرشد
 از قلمزم حیوان چو گهر یار بر آمد این مدون شد
 بر طبق نزولی که رسید است بسرخاک مولود ثلثه
 بر جانب معراج نبی وار بر آمد سرگردان شد
 بر عکس نزول آن دو کار عروج است در انفس اتفاق
 سبحان الله فی آسمای بیحد یار بر آمد معراج همان شد
 اشرف تو سر سلسله راه بدست آر گر میل سلوک است
 در خاص و عام پیر از خا بر آمد گلزار خان شد
 مکتوب و مبرور اصدق الصدق فاشیح ابابکر و تالله تعالی
 عند صدق و دعای درویشان اثنای تزکیه از فقر اشرف قبول فرایند
 ای برادر تو شد راه سلوک الهی و ز اوقاف کعبه تنهای خدای بود
 صدق و نیاز باید تدبیر این سفر را خرد تر آنی بنمیک و ره آن روا
 عاشق اگر نباشد جانباز و درویش از دست او چه خیر و خبر بر مرور
 نه چنان چون صدق بهین صفات بنده آن خدا آن و اقل صفتین سمات
 کند گمان را راه شده فی الله تعالی عباد الله بالصدق و الاخلاص
 حضرت ابابکر صدیق را رضی الله عنه و آله و صحبه اجمعین

در این کتاب از کتب اشرفی است که در این کتاب
 در این کتاب از کتب اشرفی است که در این کتاب

الی قحافه را بر ابطه اطلس بر کشید که همه اقوال و افعال وی مشایبه نبوت آمد
 و جمله احوال و اعمال او مشایبه صفات لیه آمد قطعه زمی آن صبح صادق رو
 خورشید نه که می تابد از و نه چرخ در وای نه بنی خورشید یار الش شاره
 بهین شتاره تا بان بهر جائی نه و تنگ که رسول علیه السلام نامور شد بهجت
 از جبرئیل حضرت علیه السلام پرسید که با من که محبت خواهد کرد و جبرئیل علیه
 السلام گفت ای بکر رضا از ان روز خدا سے تعالی ویرا صدیق نام کرد و ابو
 سعید انصاری رضی الله عنه گفت که اسلام ابی بکر رضی الله عنه مشایبه نبوت
 زیرا که وی گفت که شبی پیش از بعثت رسول علیه السلام در خواب دیدیم
 که نور سے غلیم از آسمان فرو آمد و بر بام کعبه افتاد و در یک پیچ خانه نهاد که
 از ان نور چریے بان در نیامد پس از ان انوار همه جمع شدند یک نور شد
 چنانچه در اول بود و بخانه نمن در آمد و من در خانه خود را به بستم بامداد آن خواب
 یا یکبار زیور و بگفتم و تعبیر از و در خواب گفتم این از قبل انصاف اسلام است
 اعتبار سے ندار و چون روزگار سے برین گذشت در بعضی تجارت بدیدم که در خواب
 و تعبیر خواب خود را از وی پرسیدم گفت تو چه کسی گفتم من مرد عالم از قریش
 گفت خدائی تعالی در میان شما پیغامبر سے خوابد بر این سخت و تو در ایام حیات
 در بر و باشی و بعد از وفات وی خلیفه سے پس چون رسول علیه السلام
 مبعوث شد مرا با سلام خواند گفتم هر پیغامبری را ولید بود و در نبوت دلیل
 تو چیست گفت دلیل نبوت من آن خوابی که دیدم بودی و آن که بهودی که
 در خواب تو گفتم آنرا اعتبار سے نیست باز بچرا گفتم تعبیر خواب تو چنین است

له شایع با نفع جاس و از کشتن کافران و باقیه ادا در استخار نامی که از پیغمبر می آید و چنانچه گوید این مشایبه نبوت یعنی بزرگان است و چون از بزرگان

نقطه نه وائره وارسه ويره نه فلک گردان بالقاس بهولے نه لقطه الدرد
ران علاؤ الدین که او نه پایه ارشاد کرد از جان علای نه تابدار و بر طارم
غیر و نه نه نه خورشید سپهر اهدای نه وائره دوران گیتی دور و دور و دور
دور اوست دور دوران کجای نه ذره وار از یرتوی خورشید رو نه کیشید
از یرتوی خورشید وای نهادم در راه او آهنگ کرد نه از عراق و افغان
راست از لولے نه صد هزاران سال گر گویم سیاس نه از سر بر موزان
صدق زلے نه پر نیام از سیاس بهر پوش نه گو نموده راه آب خضر سانی
آب حیوان و شوعه حضرت نه رنجته در کام جان از اقصای نه محو
خضر زینت جاوید کرد نه اید خواهم در زندان سراسی نه بهر بن صورت
که می بینی مرا نه بودم و خواهم بود اسی که خدای نه آخرت از میدان خضر
مش را نه اسپ ترکیب خود از لطف خدای نه دارند مخاطب بختاب
غشیره کرد و ملقب بالقاب تسنه ساختند خاکنه در لطائف افضل الامت
شیخ نظام الدین بنی مذکور کرد و انواع نشارت و اصناف اشارت
سفر از نمودند و قطع جهاندار داری گیتی فروز نه که افروخته رو اهل
بدای نه پیر افراخته رایت حالتم نه بدست هدایت ده و رتبه های نه
نقاست که در دور روزگار خوار زم شاه کس بود همه فنون فصائل اندو
تخصه آموذ بکلمه شیون و شمائل افروخته چون از تحصیل کمالات علمی و فرائض
و توصیل و جوات فضیله سر بر افراخته و در ولاد و حقیقی رنجته که در راه
سلوک پائی بهت بهد و از جان او اینر و والا نه بخند که از راه حرکت پائی

بهشت زلف و طعمه به لطف و احسان کنی گرامی که به بهی انجمنه نوز
 و گیر غایت جهان آفرین و بدل در هوای خندار خیمه و نور واقع و دید که الوعای
 علیه السلام میگردد که هر که میل سلوک راه خدا دارد و دست پدلمان کی از
 نصای نو بخشید زنده و چنگ متابعت به پیمان عزیزی از روسای سوز
 نقشیده و بد مقتضای این اشارت رنهای و متناس این اشارت جانفزا
 با ایضا حضرت ابوی صاحب التلج و الما و التلج و وائب الدواج و التلج
 جامع العلوم الصوری و المعنوی ساطع العلوم المرتضوی و المصطفوی
 سید ابراهیم قدس سره رو آور و در کار سلوک اشتغال فرمود و طی مراتب
 اطوار سبعة دور را توارثه استفسار نمود و کار بجای انجامیدش که بعین مراتب
 تلمیذ با عیان با علی مراتب انجامید قطعه سالک آن باشد که در راه سلوک
 ابتدا و رنجی استهای از سر عین سکنه بگردد بهرند و فر و اعیانش بای و
 حقیقی هر طالبی را از وصول سکنه بهره مند و هر سالکی را از حصول تلمیذ بهره مند
 بالنبی الیک الحجا و مکتوب سوم برادر اعز اشرف الاصحاب شیخ عمر سلام
 و دعا دار و در پیش اشرف قبول فرمایند ای برادر ورین او طالت صاق
 را با صلابت عمری بنو و کار از پیش او نکشاید و سالک وائق را تا مصلحت او بکمر
 نشود و بار از خویش نه نماید قطعه نامه باشد صلابت عمری و صدق مثل ابی
 قحافه بر لیس صدق و اخلاص را بهم آورده که نماید ترا وصال خداست
 هر صبح و شام ذره و کبر طی بر نفس از برای مدبرین و چون سائر اناقم از غلبه
 فکر بر کرد و عمره الی بر کشش غای بکن تا عذالت قلب صوفی بر تو شود

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

و یا نور محمدی که در غیب را طوارس به بهان است معروف گما قال الله
الله ان من السماوات والارض ای هادی اهل السماوات والارض
نور معنی ماوی است مثل انما هو الباء مر اجعة الى المهدی
و بها المؤمن الذي اهدى بهدای الله عز وجل ویجوز صفت
الکنایه الى المکنی لک یظهر اسمیه فی اول الکلام اذا دل سیاقه
علیه بقوله انا انزلنا فی لیلۃ القدر و کفر به ما ترک علی ظنها
من دابة ای ظنهم الارض ولم یقدم ذکرها کذا لک اظهر انهم من
ذکر المهدی فیرجع الکنایه الیه لا الی الله تعالی فی مثل ذلک
حصل له بهدای الله ویجوز ان یمجم الکنایه الی الله عز وجل
مثل ان نور خداوند بر او نمودن ویما حاصل است و هذا الخزانة
مدخره تخصیص لان الاما ارد التصدیق فیل العبد کما شکلیه فیها
مصباح المصابیح فی بیجاجة فی الایة تقدیم و تأخیر ای التخصیص
فی رجاء فی مشکات معنی مثل نور مومن که هدایت رب است در روشنایی
چون چراغی است افروخته در قندیل و در طاقچه و این مثل است و مثل را
مثل باید مثل مصباح معرفت مولی است و مثل زجاجه دل مومن است
و مثل مشکات تن مومن است یعنی چنانچه این مشکات بی قندیل و
چراغ تاریک بود و کذاک مومن بی دل بی سخن بود چنانچه مشکات
با کسکه اندک مایه روشنی گیر و کذاک تن بید اندک روشن شود و علی
خطاب کرد و که تن بیدل مخاطب تن است از بیجاجة کما کذاک کما کذاک

و یا نور محمدی که در غیب را طوارس به بهان است معروف گما قال الله
الله ان من السماوات والارض ای هادی اهل السماوات والارض
نور معنی ماوی است مثل انما هو الباء مر اجعة الى المهدی
و بها المؤمن الذي اهدى بهدای الله عز وجل ویجوز صفت
الکنایه الى المکنی لک یظهر اسمیه فی اول الکلام اذا دل سیاقه
علیه بقوله انا انزلنا فی لیلۃ القدر و کفر به ما ترک علی ظنها
من دابة ای ظنهم الارض ولم یقدم ذکرها کذا لک اظهر انهم من
ذکر المهدی فیرجع الکنایه الیه لا الی الله تعالی فی مثل ذلک
حصل له بهدای الله ویجوز ان یمجم الکنایه الی الله عز وجل
مثل ان نور خداوند بر او نمودن ویما حاصل است و هذا الخزانة
مدخره تخصیص لان الاما ارد التصدیق فیل العبد کما شکلیه فیها
مصباح المصابیح فی بیجاجة فی الایة تقدیم و تأخیر ای التخصیص
فی رجاء فی مشکات معنی مثل نور مومن که هدایت رب است در روشنایی
چون چراغی است افروخته در قندیل و در طاقچه و این مثل است و مثل را
مثل باید مثل مصباح معرفت مولی است و مثل زجاجه دل مومن است
و مثل مشکات تن مومن است یعنی چنانچه این مشکات بی قندیل و
چراغ تاریک بود و کذاک مومن بی دل بی سخن بود چنانچه مشکات
با کسکه اندک مایه روشنی گیر و کذاک تن بید اندک روشن شود و علی
خطاب کرد و که تن بیدل مخاطب تن است از بیجاجة کما کذاک کما کذاک

این وصف الهی است یعنی در ضیاء و تابش خیا است چون مشرق و با
 ی که در من شبیه لامباد که زیتون است چون مثل چراغ و قندیل بوده و
 چراغ را روشن باید تا بسوزد و آن درخت زیتون است و لهذا مثل
 و مثله که اخذته و هذا المصباح من شجرة الزيتون فکذا حصل للمؤمن
 هذه المعرفة التي وصفنا دعوت النبي المبارک و هو محمد
 علیه السلام چنانکه آن روشنائی چراغ بر و غن زیت حاصل
 لا شکی و لا غم و لا کینه هذا وصف الشجرة الغراب دون الشرف
 و لكن من شجرة ما بین الشرف و الغراب كالشام لا اجتماع القلوب فيه
 فلا تستر عن الشمس فی وقت الغروب و لا فی وقت الطلوع بل هي
 باو ذة الشمس من وقت الطلوع الى الغروب فیکون من نيتها انوار
 و اضواء و هذا لما یقال فذلک لا مسافر و لا مقیم اى له فی کل ذلک
 کسب یکاد زیتها یعنی در وقت غروب و در وقت طلوع در هر دو
 زیتون که نباید هر چند که بوی رسید باشد آتش و زعفران و ختم باشد
 پیش از صفت خود می نماید این مثل است مثل و است چنانکه این روغن
 زیت پیش از افروختن چراغ روشن و تابان بود و کذا که رسول علیه السلام
 که نور معرفت با بسیار که و دعوت وی حاصل آید پیش از دعوت روشن
 تابان بود و روز معرفت در محالته خدای بود و خداست پرست و با معاش
 خیر و صلاح بود و کما علی و در فی الایة انما یضاد یعنی اذا امسها التاد
 یصیر فی کماله و فی یضی چون ازین روشن صافی چراغ افروزد نور

در این وصف الهی که در ضیاء و تابش خیا است چون مشرق و با
 ی که در من شبیه لامباد که زیتون است چون مثل چراغ و قندیل بوده و
 چراغ را روشن باید تا بسوزد و آن درخت زیتون است و لهذا مثل
 و مثله که اخذته و هذا المصباح من شجرة الزيتون فکذا حصل للمؤمن
 هذه المعرفة التي وصفنا دعوت النبي المبارک و هو محمد
 علیه السلام چنانکه آن روشنائی چراغ بر و غن زیت حاصل
 لا شکی و لا غم و لا کینه هذا وصف الشجرة الغراب دون الشرف
 و لكن من شجرة ما بین الشرف و الغراب كالشام لا اجتماع القلوب فيه
 فلا تستر عن الشمس فی وقت الغروب و لا فی وقت الطلوع بل هي
 باو ذة الشمس من وقت الطلوع الى الغروب فیکون من نيتها انوار
 و اضواء و هذا لما یقال فذلک لا مسافر و لا مقیم اى له فی کل ذلک
 کسب یکاد زیتها یعنی در وقت غروب و در وقت طلوع در هر دو
 زیتون که نباید هر چند که بوی رسید باشد آتش و زعفران و ختم باشد
 پیش از صفت خود می نماید این مثل است مثل و است چنانکه این روغن
 زیت پیش از افروختن چراغ روشن و تابان بود و کذا که رسول علیه السلام
 که نور معرفت با بسیار که و دعوت وی حاصل آید پیش از دعوت روشن
 تابان بود و روز معرفت در محالته خدای بود و خداست پرست و با معاش
 خیر و صلاح بود و کما علی و در فی الایة انما یضاد یعنی اذا امسها التاد
 یصیر فی کماله و فی یضی چون ازین روشن صافی چراغ افروزد نور

در این وصف الهی که در ضیاء و تابش خیا است چون مشرق و با
 ی که در من شبیه لامباد که زیتون است چون مثل چراغ و قندیل بوده و
 چراغ را روشن باید تا بسوزد و آن درخت زیتون است و لهذا مثل
 و مثله که اخذته و هذا المصباح من شجرة الزيتون فکذا حصل للمؤمن
 هذه المعرفة التي وصفنا دعوت النبي المبارک و هو محمد
 علیه السلام چنانکه آن روشنائی چراغ بر و غن زیت حاصل
 لا شکی و لا غم و لا کینه هذا وصف الشجرة الغراب دون الشرف
 و لكن من شجرة ما بین الشرف و الغراب كالشام لا اجتماع القلوب فيه
 فلا تستر عن الشمس فی وقت الغروب و لا فی وقت الطلوع بل هي
 باو ذة الشمس من وقت الطلوع الى الغروب فیکون من نيتها انوار
 و اضواء و هذا لما یقال فذلک لا مسافر و لا مقیم اى له فی کل ذلک
 کسب یکاد زیتها یعنی در وقت غروب و در وقت طلوع در هر دو
 زیتون که نباید هر چند که بوی رسید باشد آتش و زعفران و ختم باشد
 پیش از صفت خود می نماید این مثل است مثل و است چنانکه این روغن
 زیت پیش از افروختن چراغ روشن و تابان بود و کذا که رسول علیه السلام
 که نور معرفت با بسیار که و دعوت وی حاصل آید پیش از دعوت روشن
 تابان بود و روز معرفت در محالته خدای بود و خداست پرست و با معاش
 خیر و صلاح بود و کما علی و در فی الایة انما یضاد یعنی اذا امسها التاد
 یصیر فی کماله و فی یضی چون ازین روشن صافی چراغ افروزد نور

و بخاطر راسته و حتمه از اوصاف اربعه خلفا اگر شدن بر راسته نبات شد کار
بجای نرسد و بار سعادت پیش باو شاهی کشند قطع هر که دارد و در دین
کار چاره در چاره دین دارد و آواره نیست و بقیه هر چاره فراموش شدن و زانکه
صاحب چاره بخاره نیست و در سنج خانه مفاو در هر که در شتاوش
مفاو نیست و در راه صدق به نسبت پیر حیا یابد بود که اگر گیریم از و سر
از سنج بخاطر در نیار و چهل بر راستی او باید کرد و هر چند بحسب ظاهر صلاح
او نداشت و چون مضطر شود تاویل آن نداند قصه حضرت موسی و خضر علیهما
السلام بخاطر بیاری و قطعه طالب صادق کس باشد که او را هر چه بیند
از چنان پیر بداند که راست نداشت اگر چه کرد بود و بنی باید بود و درش
خدای و یقین و اندک هیچ چیز درین طریق حیان مضر نیست که اگر اعتراض
اکابر گفته اند و اما ترگوهر سفته که همه چیز را تدارک توان کرد و اگر اعتراض که معتر
الیه مضر نیست قطعه اے برادر در ره رسم و سلوک و بجز حق
روحانان در ریاض آن مقرر نتوان شدن در کار سر زانکه بدتر
نیت امری را اعتراض و حجابی که از اعتراض زاید و عقابانی که از انقضای
بر آید هیچ چه منفع نگردد و به اعتراض بنهایت شوم است و نامبارک کائنات
سید مجاری فیض ملکک ایضا الطالب ان تجتنب عن هذا الداء المصل
بعضه افعال این طائفه اگر چه بحسب ظاهر خلاف شریعت میماید ولیکن اگر چه
بصیرت کبکل عرفان مکمل بود و شخصی راورد و باند مال و جودان مندرج بدانند
و به بیند که افعال خطا عین صواب بود چون مقرر ارباب سیرت و مصلو

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

اصحاب بصیرت چنین است ازین حد در افعال نجه و ظهور اعمال شنیع
 ممکن نیست الا بفوریت چایان محفوظ اند چنانچه انبیاء معصوم پس
 پیرا چشم انکار و اعتراض بسوی ایشان بنمید و خوشه اعتراض و انقباض
 از خرمین انبیا چنانچه قطعه که را که باشد سعادت شریعت نیز تقدیر
 واری و است فرمای نه بنمید بانکار و روشش را آنچه که مرد و دوات
 بهر دو سر آه آورده اند که شیخ ابو العباس السیاحی اصحاب او التماس
 گوشت کردند فرمودند که فردا روز بازار است گوشت پیدا خواهد شد
 چون روز بازار آمد خبر رسید که قطع الطریق قافله را غارت کردند چون
 ساعتی برآمد که از قطع الطریق در آمد و بجهت شیخ گاوی گذار شدند
 شیخ اصحاب را فرمود که گاؤ را بکشند و نیزند اما سر او را نگاه دارند بعد از
 زمانی دیگر آمد و یک خروار گندم آورد شیخ گفت آرد کرده آن بپزند
 هر چه شیخ گفت کردند چون طعام کشیدند فقرای شیخ جمیع از فقهای
 را که در مجلس شیخ بودند استقامت نمودند که خوردنی آورده اند بخورید
 شیخ گفت شما بخورید فقها حرام نخواهند خورد چون اصحاب از خوردن
 گوشت فارغ شدند ناگاه شخصی پیش آمد و گفت یا ایها الشیخ گاوی نظر
 شما کرده بودم و می آوردم حرامیان در راه غارت کردند شیخ گفت اگر سر
 گاؤ خود ببیند شناسید گفت آری شیخ سر گاؤ را خویش طلبید حاضر
 کردند گفت این سر گاؤ نیست بعد از آن شخصی دیگر آمد و گفت یا ایها
 الشیخ یک خروار گندم نذر فقر آورده بودم حرامیان بجات بردند

ملاحظه فرمایید این حد در افعال نجه و ظهور اعمال شنیع

قال الله تعالى ما من دابة في الارض الا على احد منها عهد ان تاتي بالذبيحة
 عليه صراط مستقيم ان تتركه تتركه ان تتركه تتركه ان تتركه تتركه
 برهنگشته و طعمه هر که اندر وجود از شاه راه انعام یافت صحرای وجود از
 بهر عیش منیدیم و بهر عیش بی امر او در هیچ رای ره نبرد و از دل و جان
 میرود و در شاه راه استقیم نهای برادر اکنون در حیات سخن میرود که حیایان
 از ابراست که بر گذارد و بهای مسلمانان می بار و و مرست که از شناختن
 مومنان میکار و لهذا گفته اند الحیاء من الايمان حق تعالی چند الفاظ که
 نفع نیاب و آثار غیره و فروع از اثار عجمه از اصول ایمان داشته چنانکه
 صدق و حیا و احسان و وفاء راستی و صدق موعود و امثال آن که ای
 گنج اند که جواهر مخزن و زوایا هر بعد از و سر بر میزند مثلاً اگر کسی راستی شعا
 خود و درستی و تار خوش ساز و جمیع ارکان دین از عبادات متشعشع و
 ریاضات تلوین هم از یک راستی بدست آیند ترکیب مجموع وصول اسلام و
 صفا مننون دین کرام گردد و نظم زین لطف و ارای گیتی فروخته که ارکان
 دین گردید بجا نماند از صدق و حیا و سخن و او ستم و از یک هر یک آید
 وصول خدای که اگر کسی تنها بدست راستی قدم نهید پس همه ارکان دین در و
 شامل جمیع احیان مسلمان در و داخل اند هر گاه ایمان آورد و با جمالی به تفصیل
 و عهد است بجنائی بار سال کتبت نیز که و معانی قرآن و فناء و به احکام اسلام
 و اتمام دین کرام و قبول کرد و عقیده بر امری از امور اقدام به نماید راستی می باید
 و همچنین بهر که و پیری از پیران روزگار و انابه آور و بر نهایی از ایمان

کرد کار چنانکه آن پیر محل اصول طریقت و معرفت در وقت صحبت با او گفت
 و او قبول کرد و عهدیست بر اقدام آن احکام و بستر بردن آن طریق کرام که
 در امری از امور خلاف راستی بنماید پس شریعت و طریقت بر دوش خود گرفت
 تقضای راستی نیست و تمناهای درستی آنکه آن همه را بر جای باید آورد تا
 از عهد او فو باله بعد این انهم بعد کان منشی که در آید محض بر کنه که هست از
 صدق و حیا و سخا و عدل در هر رکنی که از کاران شریعت و طریقت مخرج است
 و در هر عین از ایمان حقیقت و معرفت مخرج قطع هر گوی که هست که
 کتاب دین از سر نیز بر یک گوی که بجویند یک گوی که بر این سر رشته بگذرد
 بر رشته بدست و آمد بعد مردن آورده اند دزدی بود که در روز روشن
 نور از خورشید دزدیدی و تاریکی از شب و بجویند بودی قطع چنان بود و در
 آن تیر و روز که دزدید نور از رخ آفتاب اگر بود و درج خاطر دزدی از
 ر بودی چو نور مه در تابان در بودن آفتاب خزان روزگار مشهور آفاق
 و در دزدیدن استغنه و فائز و یار مذکور اطلاق بود قطع اگر مه بود و در
 خورشید روز که می تابید از چرخ خورشید نماند از آن هم فزون بود و در
 دغل که در تیره شب بروی از مه ضایع قضا را در خزینه دل او نهاد
 رخت که دست از غیاری باز دارد و دست از آفتاب من سر زند اتفاقا
 در خزینه آب گل آن طرا کسوف که از طاری بهم آید و جنگ آفتاب بکنه بری
 هند قطع نهی گردش چرخ عیار رنگ که بر هم زند کار هر یک گدای
 گنج رهنی در دل آرد و فرو دهن گنج بر آرد بر آه خدایه دوست از دست

بدامن حضرت قطب المثلح نظام الدین اولیاء و پانی انامیتم بهمت روضه خوا
 اصفیاء آورده بنا بر شرطی که دست از راهزنی باز دارد و پانی از سر قندی گزیده
 چنان در ارادت نهد پانی دل که کار ارادت نیار و بجای می نهد
 عجب دوا هر پیر دست شک در هر بدست برزند دست و پائے ارادت اگر چه
 نزد تو باشد و لے او کند تو به از نیک رای تو مرید سپه عین دید پیر
 که دست ارادت نیار و پائے زلفی سر بر پانی لک فزو بر دند و آت پی بخوا
 تد برزند که ارادت عبارت از دست داشتن است از همه معاصی صغیره و کبیره
 دنیا بتا که مراد از پانی گریه آور دست از جمیع حیاتی تعلیده و کبیره و این از دست
 بر نمی آید دست ارادت بوی چگونگی و هم که دست ارادت می
 مر و نرو چگونگی راه ارادت بسیر بر و از پائے مرید آنکه سر از خط ارادت
 برون بر و نمیر خوش هم نیار و پائے ارادت ترک و انابه در کتاب
 الایات بعد از اجماع بنظر بیات و احسان پیر عنایت فرمودند که خوش
 بختان که میگوئی میگوید باش اما یک شرط نگذار که آنچه امارت راهزنی و امارت
 تبعی کنی بود کن و شرط انصاف در اول کار اقدام نمائی پس گریه نیاری تو به
 کردار هر گناه در ره انصاف باری نه تو پائے رشته انصاف گزیدی
 از دست کار از سرشته آری بجائے چون از کار ارادت هر دانت رخت
 انصاف از خزانه پیر برگرفت و در خانه انداخت هرگاه خورشید زین قبا بر
 بر آورد و میان تیر کین در بر کرد شب روانان جو پیر و از و زوان گوهر افراز
 بتجیه نقب آرای و دشمنه طلب خزینه افزای بر دست کردند و بصحرا می در

نهادند و سرور میدیای بے دردی نزد ^س چو خورشید زین قبا بے بهر آ
 زیر کف پوشید مشکین نجای ^ن نهادند سر راه و امان شب و بصر ای طلمت
 و لیرانه پائے ^ن در و مصف را بر فاق طلیعند و مرد و مخوف را بشرافت کشیدند
 گفت انصاف نیست که در خانه قوت گیر و زه باشد و بدزدی و یوم شب
 و گیر و خور و شد از خانه بر آید بخاطرش رسید که در خانه همسایه بدزدی و ^ن
 و راه نقب انگیزش انصاف بنویسند چنان بهر خانه که رسید از همسایگی همسایه
 بیخ خانه بیرون نذیرد حقا که کرد تهای مهوره شهر و سر بر محاطه سپهر همسایه
 بر آید بیخ خانه از همسایگی بر و تفاوت ^س زدی در یکی گوهر بر راه ^ن اگر انصاف داشتن بدست مید
 چو همسایه خانه پیرست ^ن همسایگی شهر بر و نذیرد ^ن و نذیرد ^ن و نذیرد ^ن و نذیرد ^ن و نذیرد ^ن
 انجامید که بیوت سگان شهر و خانوت مردمان و هزار حیطه همسایگی بیرون ^ن
 و زردیدن متلع خانه همسایگان از انصاف ^ن بود هر چند مخون بادش ازین
 حیطه خارج نبود اما چون اموال بیت المال در دست و بر کس را من و ^ن و ^ن
 شهر مثال نصیب و راست ^س که کوز انصاف در خویش یافت ^ن و بیگانی
 شهر را خویش یافت ^ن ملک گرچه از خویش بیگانه نیست ^ن و لیکن در و ^ن
 خویش دید ^ن شب که چون روز دوستان بهر روز است و لیل که چون
 نور در جهان شن سرور انگاشت بدزدی در خانه بادش ^ن شکافت و بهر ^ن
 خزانه در گاه اشتافت بخورن رسید که چون انصاف خود سیم در راز شمار
 بیرون بود و کینچ قدم کشید که چون ^ن خویش خود هر دو گوهر از حصار افزون
 نمود ^ن در آید بجای که چون آسمان ^ن در و بود گوهر و بهر ^ن

احتمال و قابلیت این دو شمال که طرف ثبوت و سقوط است طرفین ظهور و بطون است و جانبین صدور و کون او هر دو جانب او را مساوی باشد
 گوهر درای وحدت را چو در ششم صدف دارد مکالمه هم و چنانچه
 مجموع خورشید سپهر نور را از مشرق و مغرب بود از استوای و بان اعتبار
 یعنی مساوی الظهور و الکتون تعیین اولی و وحدت و برتر از کبر و
 عقل اولی و حقیقت محمدی و برتر از البرزخ و مرتبه اول از غیب و غیب
 مطلق و عالم جبروت و عالم صفات و قلم اعلی و لوح محفوظ و ام الكتاب
 و مخلوق اول و مبداء اول و حقیقه الحقائق و احدیه الجمع و محلی اولی
 و روح اعظم و آباء الارواح و والد اکبر و آدم حقیقه و محلی اولی و ظل اولی
 و عالم مطلق و نشاء اول و عالم وحدت و قابلیت اولی و رابط اول
 و عالم اجمال و ظهور اول و موجود اول و موجود اجمالی و کثر الکتوز
 و عالم رموز و اسم اعظم و دره میضا گویند یعنی لطیف اشیاء و کوز و
 الا مسطوره بر حقیقت که عین وجود است درین مرتبه لا بشرط باشد و
 وحدت مذکوره برتر از ^{مراد از مطلق} است در میان احدیت و واحدیت و همین تعیین اول
 واسطه است در مرتبه الملائقه و آسمانیه طرفین خود با اعتبارات سقوط احدیت
 و اعتبار ثبوت و احدیت و تعیین ثانی و محلی ثانی و تجلی ثانی و ملک المحو و
 حضرت ربوبیت و حضرة الجمع و نشاء الکثرت و احدیه الکثرت و احدیه
 الجمع و تمسک الکثرة و قابلیت الظهور و مرتبه ثانی از غیب و برتر از
 ثانی و منتهی الموقوف و منزه الهی و ثبوت المحود و منع المحود و نشاء

عالم الحقائق و عالم جبروت
 مبداء اول و مبداء اول
 عالم رموز و اسم اعظم

در پرستش و در و گوهر رحمت از دوری ای جوید و حضرت اندر گوهر احسان
 بر رحمت خود هر محفل بهم درم نمودند چون بشهر و اعدیت آمدند گوهر تفصیل را
 از بهر هم کشودند و از آنجا جانب ارواح گردند از لطافت و در کشاده
 هر چه بودند و در مثال آمد صورت ترکیب کردند مرآت تمثال را از بهر هم زدند
 در و اجسام چون آمد فرو دند صورت شان بسیارند و در نمودند و در
 راه سلوک و مبداء کار خلوک طالبان خود را و یاران همراه را با این ملاحظه
 حضرات حسن و مطالعه تنزه لایزال در مسکن ملازمت فرموده ایم که سبق
 نخستین این طائفه و ورق اولین فرقه این است و این مشرب خاصه
 وجه خاص بود اما کسانیکه در سلسله ترتیب میروند و در مسکن دیگر میگویم
 قطعه در ره توحید که گریختند دست پر آورده بهر دوایان
 تا کنون زیاد و در دست این سبق از راه نیاید بحریم خداوند که در
 ششم برادر آخر است قاضی نهی و عای متافان از درویش
 اشرف قبول فرمانند ای عزیز مطالعه نمودن مقامات صوفیه و ملاحظه
 فرمودن مکالمات طائفه علیه این فرقه را از بهر مهمات است چه اگر متفکر
 و امانت متافین فرموده اند که صوفی را بعد از ادای امور معموده و ابر کار
 مفروضه و مندرجه یک جز از کتب سلوک خواندن لازم است لکن قال
 جُنِدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَلَامَاتُ الشَّائِكِ فِي حَيْثُ مِنْ جُنْدٍ دَائِلُهُ وَمَقَالَاتُ
 الرَّاكِبِ فِي حَيْثُ مِنْ جُنْدٍ دَائِلُهُ وَمَقَالَاتُ الشَّائِكِ فِي حَيْثُ مِنْ جُنْدٍ دَائِلُهُ
 و ستادی از آورده چهره لایحه روایت مناقب رواست اینست

اولین شعبه از این طایفه است
 که در حال تکون و تکوین است
 و از آنجا که در این طایفه
 و از آنجا که در این طایفه

وکلای حق علیه من انباء المرسلین ما کتبت به فی اذک لی قصص
انبیاء و اوصیاء و سید محققان و سیدان عالمیه بر تو میجویم و از احوال ایشان و حال
ایمان بر تو آگاه می کنم تا اول تو بان ثبات گیر و جوان تو بدان محبت
پذیر و سرسخی کرده باید ز مردان کار رخ که تا بهمت مردم آید بجای تو
پس وین بانشی که از گفت و گوئی و صحبت در آید دل مرد را می تو آید
فانرج که از وین و رفتن مقامات مشایخ بر آید است از خود می و اعلی
باین خرد و دست از جوان حالات و دست از وین صنی و اول حال چون
بر ریاضات و مجاهدات متقدمین مطلع گرد و نظر از خود بر خیز و در زمان آل
چون مقامات صوفیه و مقامات علمیه مطلع گرد و از خود بر نیز و
مقامات در ویش آئینه است که در و نماید نیمه روی حال تو در
آئینه گرد نگری و در خویش تو نماید ترا زویر سوی سال های عزیز
از آگاه بر زمانه و اماثر گاه بسیار دین و نقل انجامیده که اکثر طالبان راه
خدا و بشیر کسان بارگاه رضا از اطلاق مقامات مشایخ رو به مقصود
و دین را و احمه کمال گرفته و استماع مکالمات و راسخ سو سمعیه و
روایه اتصال شناخته که عن القضاء بهدانی را بدایت حال رساله از تقاضا
امام احمد غزالی بدست آمد اکثر اوقات در و گاه میگردوی و بشیر
حالات بر و راه آوردی چنانکه از کمزرت مطالعه آن بوجدت راه بر و
عروس از نقاب مخفی غبار رخ نماید که را که دار و نظر اگر
وین و ارب و رخسار او تو نماید بر وین و در و گرفت خواجه امیر نو

که در آیه جلد کتاب منطق الطیر که از تصنیفات شیخ المصنف المصنف المصنف
 بوده بر دست فرسوده شده اند تا عروس معنی از جمله عبارت او جملگی گشتند
 و عروس عبارت از شما بان دین که دارد و همان روی و حسیله
 بهر کس نه رخسار نماید او و پاهای بصیرت کس در طبع و کس طالب صادق
 اگر از روی اخلاص کتاب شایخ بنظر دارد و مسالک وائق از جستجوی
 اختصای ابواب روایح بصیرت کار برد البته رایج خواهد بود و در حق شما
 خویش خواهد سپرد از حضرت شیخ شرف الدین مشهیدی منقول است که در
 در قبور و محافل و در سطور است و در بنیام اشارتی است که در حدیث آمده
 آن حال دارد و عبارت است بجهان آمال سر بر آرد این در ویش عوار
 بحضرت امام العارفین و مورخ الکاملین عبد القدیر غفر له و امر و در
 نبروه سال است که در هر سال مقصودی دیگر یافتیم و بهر حال موجود
 کاظم تصانیف اکابر روزگار و بالیف ما شریف و یار هم بسیر خود بحری انداز
 مجوز معارف و سری انداز سر و عوارف بتخصیص معنیات حضرت قطب
 الموحیدین و مولفات حضرت لب الکاملین شیخ الاسلام و المسلمین حضرت
 شیخ محی الدین الحامی الطائی الاندلیسی قدس الله سره الغریز که و قدوه
 تا کلمات وحدت وجود و معنی عاقلان شهود است بعضی از فقهای اهل
 و علما و با هر نسبت به تصنیفات وی سخن دارند بنابر مصاحبه است و اکثر
 از شیوخ روزگار و در سوخته هر دیار و یار بزرگ و آقا و انجمن و تصنیف عظیم
 که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

عنه المجلد بنویسند و در کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

این کتاب از کتب معتبره است و در آن کتب معتبره است و در آن کتب معتبره است

شمار لطیف وار و آثار شریف اردو غائب اسرار در تصنیفات فو و صبح گز
و غائب اسرار در تالیفات خویش خراج نموده ^{بسیار} زری در وریای
عرفان گهر که در سر در اوست وریای کارش ^{بسیار} سیر کار وین نقطه و اثره
بدورش بود و در اجزای کارش در امر و درین چشم یقین ^{بسیار} همه امر و صبح
نفر وای کارش در افشان ز انوار باطن فروغ ^{بسیار} فرار سپهرش و در صبح
کارش ز اقلام اولوح محفوظ ریخت ^{بسیار} در ورنجه از خامه امضای کارش
ز ستر بدایت نهایت امور ^{بسیار} وین تادین و نای کارش از ازل تا اندر
بود و لو ^{بسیار} ز سر وین آثار وریای کارش شرف آن عیان کرد و حاتم تر
که هرگز نه کرده کس از رای کارش ^{بسیار} ویرا با حضرت شیخ العراق شهاب الدین
سهروردی اتفاق و اجتماع افتاده در مسجد صالحیه دمشق هر یک در یکدیگر
نظری کرده اند و احوال یکدیگر ^{بسیار} بگیر آورده اند بی آنکه محبت طاهر میان
ایشان کلامی واقع شده باشد ^{بسیار} و صاحب راز و ریک طرفه العین
سخن بسیار گویند بی کلامی ^{بسیار} از آن سرون است ای صاحب معانی
که در یابد کلام خاص و عامی ^{بسیار} چون از بعد گز فراق یافته اند از حضرت
شیخ الشیوخ استفسار کردند از حال وی گفته بود بحر الحقائق ^{بسیار}
و دوزخ شد را بر سر و مشق ^{بسیار} و لایت نیم شد قیر آن ^{بسیار} چو از بعد گز
در منازل شدند ^{بسیار} بر سر شد از منازل نشان ^{بسیار} بگفتند منزل تناسل
کار و مقامات هر یک ^{بسیار} از رو عیان ^{بسیار} فیک شدند بحر حقائق ^{بسیار} گهر ^{بسیار} دیگر ^{بسیار} سهروردی
نهان از آن حضرت شیخ اکبر رضی الله عنه استفسار کرده اند از حال ^{بسیار} گفته

سبحان الله من فراقه الى قدومه من سنة رسول الله صلى الله عليه وآله
 هر چند که از مقوله آن هر دو برای اسرار و مقوله آن دو مضیاد و آثار فرقه
 دارند یکدیگر و تمیز معارض هر دو یکدیگر و آنگاه که یاری می دم زدن دارد و زاری
 سخن از تم شنیدن آن که بگوید اگر چه از رتبه خورشید و ماه و دل آن
 بدانند از سخن طبع گهر زاری و بلکه از سید گریار و بیان کرد و نگه این چون
 خضر آمد و آن مسیحا می نامند طعن طاعنان بر گوهر و برای حقایق
 و دنیا حسد حاسدان بر نور بنهای و قائل وی با تقلید و تعصب با
 عدم معرفت و اطلاع بر مصطلحات وی و غموض معانی بر حقائق که در
 تالیف خود درج کرده و رموز و لطائف که در تصنیفات خود درج کرده
 پیرایه اسرار آن جوهری نه چندان لالی فروخته و بکان یواقت
 آن جوهری و جوهر نه چندان بر انگشته و که غواص حکیم جولان کنای
 بر آرزو بحر و آمیخته و در آن جن که این درویش با کابر سکار آشف
 شد حضرت شیخ محمد بهرام میفرمودند تقریب مناقب مقصود حکام که و
 بخارا سالی روزگار و معالی فضیلت شعار بهم اجتماعی نمودند و علماء متبحر
 و فضلا مشهور جمع ساختند که کتاب مقصود حکام را بسوزند و هر یک
 بهم فتوی نوشتند و در حد و این بوده اند که فاضل جمیع فنون را آن
 و عالمی بهمه شهوت پیراسته در بخارا از اطراف ولایت و اکناف نهایت
 رسید چون موالی از تشریف آوردن آن عزیز اطلاع یافتند بهم و فکر
 استصواب کردند و استفسار فرمودند اتفاق چنان شد که ازین فاضل

من شأن که در دعای در پیشگاه نیز آمده باشد که گوئی که از نزد من

که استفسار شد
نکته و شکی ندارد

در استفسار این مسئله باید کرد و استقامتی باید آورد هرگاه فتوی بروی
 بر نهد گفت محبت تمام باید دید و در نیست اتهام شاید کرد کتاب فصوص و
 از برای مسئله تا نهایت مقوله نمودند بلکه مبدء کتاب و احتواء ابواب تمام
 و امتحان و تالیف تمام فرمودند و اگر باز آمدند و استجازه فصوص سوختن کرد
 فرمودند معالی که از صورت عبارت التفریز در ضمیر تصویر میکنم بآن نمیرسد که
 فصوص پسوزند و نکته نهائی که در صورت سفارت آن وجه در ضمیر تصویر
 بیان نمی سازد که آتش از فصوص فرو نرسد از آن یاقوت و نقل معدن گاه
 که از خورشید فکر جوهر انداختند و در گوهر که از دیامنی بی برآورده بنظم گو
 از وقت لباس فتوی گزیده تیره پسوزند و صورت تجیه تیره و خست نمی آید
 که در جوهر او به هم آورده پیش جوهری سوخت و پس آن اسرار که از معدن
 اولیای ریزین بر آید و آن در زوایا و کار که از بحر کاین اصفیای سحرین
 تر آید بیفایده نخواهد بود و مکاتبه این در ویش و در اسله این بگایه از خوش
 غنیمت شمرند اگر اوقات بطور آورند و بعضی جانای اگر استفسار اصیل افتد
 از برادر اخلاص الماحباب شیخ نظام الدین می جستجوی کنند و بعضی دیگر از
 اصحاب فی الجملة در اصطلاح گفتگوی دارند استقصای نمایند از وایب العظام
 و نایب العظام و از ارواح الابرار حشیه و اما تر بسته خواسته و باجاست
 پیوسته که طالب مقوله این در ویش را اصدق و اخلاص بخواند هر حاجت که
 از دینی و دنیاوی بخواند بر آید چنانکه حضرت خواج نظام الدین گنجوی از مقوله
 خویش فرموده از مقوله بعضی شاخ همان تصور باید کرد و آن در

کتاب شریفی

این برای مکتوب مکتوب زین الاحصاف عمدة الاحصاف شیخ سلیمان و
وصفای از درویش شرف قبول فرمایند هر چه استفسار از معنی احد و
استحضار از مراد صمد کرده اند انجم زبان وقت اما کند نوشتن آنکه احد
عبارت از ان است که تخیل نباشد زمانی نبود یا بان معنی که در این نظر
و مانندی نبود ای لا یکنون که مثل و تشبیه یا بان معنی که تانیس نبود
ای لا یکنون که غیر و ضد لا یخارجوا و لا یفعلوا و لا یفعلون
و اول مجموع هر فرد که در حروف و حروف است پذیر بود و کذا لک النقطة فیما
انتم واحد بمعنی انکم لا یختیر لکم لا یجمعون انکم لا تانی و لا غیر که
لان الواحد اذ اب المکارمة لکم من الاجسام و الاخر من شهود کذا
تالی مجموع فیهما فیقال انکم واحد فی انکم لا تانی لکم و لا یختیر لکم
اذا لیس فی الظاهر شهود معنی یکنون کل منهما نظیرا او متکافیا
لا یخیر الا انکم یکنون ان یکنون لهما نظیرا و مثل و لا یستحق فی الغن
اذا یکنون ان یختصا رأس من متعدد لا لا یجمعون انهما لا یختیر لهما
لا یخیرا قائله للقسمة و متخیر لا فی حد ذاتها لا یخیرا من قبل الاجزاء
و لا بمعنی انهما لا تانی لهما و لا غیر لهما اذ مالیکه لهما من الاشیاء
دری حور شید چرخ و رفتائی که وار و در جهان بسیار ایامی
بهر اقدیم میخوانند بنامی به بنامی بود و او نام آرای به حقیقی
نیز و حکیم واحد بمعنی اول است زیرا که در ان حضرت هیچ وجه تخریر و
نبشت بلکه تعد و ثنوی به صفت و موصوف نیز نیست زیرا که اسما و صفات

آنحضرت صلی الله علیه و آله ذات آنحضرت اندر محبت آنکه ایشان نیز ادنی صفات پرور
 قائل نیستند بلکه بر علیه شان قائل اند ^{و اینست که در بعضی از کتب آمده است} بنزدیکان محبت پرور
 تراوصاف و موصوف بنودند ای آنکه در وصف و موصوف بوی دوست
 منزه بود ذات حق ماورای ^و حلقه معنی آن المثل ما ماب اذا نسبت
 الى الذات الی ایهیه یکن علیها و اما اذ اذا نسبت
 الى الذات یکن غیرا یا و المثل و سرات اذا نسبت
 الى الذات یکن قد یلکد فی البوائی و لیست هذات صفات
 و مجادیه زاید علی الذات بل هی مستأله یا سماء
 مختلفه یا اعتبارات متعدد کذا فلا تعدد
 بلکه در کمال نیست الا الذات الی ایهیه و معنی دوم نظیر معنی اول
 از لیس که مثل و لا شیهه معنی دوم نظیر معنی ثانی وی زیرا که و را
 آنحضرت از موجودات متعدده و مکنزه موجود و مشهود اند و نزو علما و احدی
 دوم است نظیر معنی اول از لا نظیر از لا مثل که نه معنی دوم نظیر معنی ثانی
 وی لان الاشیاء المتمازیه که سماءه مجاد و نه معنی اول زیرا که تعدد
 و اشتباه میان ذات و صفات آنحضرت ثابت و واقع است و میان نسبت
 با یکدیگر نیز زیادتی ندارد و اما متماز کل منها عن الاخری انحصار متمازها
 الی ایهیه نه با یوشین نیست که آنچه در بنجاند کور شده است و احدی تحقیق
 نیست زیرا که همه معانی واحد نیست بل نیست بعضی از آن معانی است
 و ن بعضی و هذا الیس بل لا یطعن بل لا یطعن ان یکن واحد احد

و اینست که در بعضی از کتب آمده است
 بنزدیکان محبت پرور
 تراوصاف و موصوف بنودند
 ای آنکه در وصف و موصوف
 بوی دوست
 منزه بود ذات حق
 ماورای حلقه معنی
 آن المثل ما ماب اذا
 نسبت الى الذات الی
 ایهیه یکن علیها و اما
 اذ اذا نسبت الى الذات
 یکن غیرا یا و المثل و
 سرات اذا نسبت الى
 الذات یکن قد یلکد فی
 البوائی و لیست هذات
 صفات و مجادیه زاید
 علی الذات بل هی
 مستأله یا سماء
 مختلفه یا اعتبارات
 متعدد کذا فلا تعدد
 بلکه در کمال نیست
 الا الذات الی ایهیه
 و معنی دوم نظیر
 معنی اول از لیس که
 مثل و لا شیهه معنی
 دوم نظیر معنی ثانی
 وی زیرا که و را
 آنحضرت از موجودات
 متعدده و مکنزه
 موجود و مشهود اند
 و نزو علما و احدی
 دوم است نظیر معنی
 اول از لا نظیر از لا
 مثل که نه معنی دوم
 نظیر معنی ثانی وی
 لان الاشیاء المتمازیه
 که سماءه مجاد و نه
 معنی اول زیرا که
 تعدد و اشتباه
 میان ذات و صفات
 آنحضرت ثابت و واقع
 است و میان نسبت
 با یکدیگر نیز
 زیادتی ندارد و اما
 متماز کل منها عن
 الاخری انحصار
 متمازها الی ایهیه
 نه با یوشین نیست
 که آنچه در بنجاند
 کور شده است و احدی
 تحقیق نیست زیرا
 که همه معانی
 واحد نیست بل
 نیست بعضی از آن
 معانی است و ن بعضی
 و هذا الیس بل لا
 یطعن بل لا یطعن
 ان یکن واحد احد

و حیثیت محم دو متین بود و پنداشت او که نامحدود و نامتناهی است بعد
 تناهی مایستد بآیه من الذات و القضاة الا لایبیه بل اگر
 هزار هزار عالم دیگر را فرض کنند البته همه در حیطه اش مغلوب و مغلوب باشند
 بل نسبت بوسه هیچ نه نماید و لایکون ثمه الا ینک احاطه
 الذاتیه الاطلاقیة چون نور شید باید با نور خویش از زوایا
 نداشت بقای که در جنب باقی قنار وجود نه نماید پداند یک برای
 و اینجا علماء و شریعت گویند که احاطه حق تعالی بسائر موجودات و تمامی کائنات
 عینی بعلم است که آنحضرت قدیم و ذاتش مستقیم همه موجودات علمی و
 کائنات عینی را از روحانیات و جسمانیات بداند و صفات و احوال
 و عواید آنها و آنرا همه را و احاطه آنها بداند و شریعت میداند بقدرت قدیم خود
 بگیرد و اندویشان پیش از آنکه موجود گردد و اند معلوم بودند و در این اشکال
 وارد میگردد و که مقرر نیز و ایشان است که صفات نه عین ذات اند نه غیر
 عین باعتبار مفهوم و غیر باعتبار لزوم چه غیرش آن باشد که تفک گردد و
 صفات را از ذات انفکاک نیست و اگر نه متغیر باشد پس تغیر موصوف لازم
 آید پس موصوف حادث بود و فیکون مسبوقا بالعدم فلا یکنی موصفا
 من نفسه اذ فی حال عدم لا یکنی التأثير لانی حق نفسه و لانی
 غیره لکن سببا که مسبوقا من نفسه و بنفسه لانی و مسبوقا من ذات
 و متغیر ذات فلا یکنی مسبوقا بالعدم فلا یکنی حادثا و متغیرا لانی
 فلا یکنی الصفات منفکة فیکون عینا سببا که و ظاهر است اگر احاطه علمی باشد بدو

بعد تناهی بزرگترین شود پس بزرگتر از ذات و صفات او را همیشه اندازد

کائنات

باطنی بر اینست علم از ذات منفک بود پس غیر ذات بود و هذا خلاف
 ما هم معتقدیم و دیگر نیز لازم آید که انفسا که میگویند مستلزم عدم انفسا که میگویند
 و لا رها انفسا مستغیرا که انفسا من حاله الى حاله فیلزم عدم مخلوقها
 من الحوادث فیلزم مساواتها فی الوجود فیلزم عدمها و هذا کلام منافی لكل
 ما رات الرجویه قال الله تعالى وما كنا غائبين فی التفسیر الذی یلحق
 ما كنا غائبين بالعلم فها اذا انفسا مقید لا نه اذا اجاز ان یکون
 علیه ما ضاع غایب فالذات اولی لان الذات انبثت من الصفات
 کیف وقد عرف انه محال ان ینفک الذات عن الصفات والصفات
 عن الذات فاذا سلم انه غیر غایب بالعلم فقد سلم انه غایب بالذات فانفسا
 تعالی عما یکون فی مکانه الرقیع لا فی مکان الاجسام والاخص والارواح
 و ممکنه تعالی باین من امکنه الخلق و احاطه حق تعالی بحسب
 نه بحسب کیفیت یعنی همه موجودات و کائنات خدا انکه هست عالم و خدا انکه
 محیط هست زیر که احاطه بحسب کیفیت وقتی تواند که عین تمام باشد و اتحاد بر
 تمام و این وقتی باشد که فاروق و مابه الامتياز بین محیط و احاطه باشد بحسب
 ما وجود فاروق و مابه الامتياز بعد معنوی ثابت و واقع بود و یقدر ان حجاب
 مثلث و قیاس غیریت و میان باشد پس عین و اتحاد و بنوعی
 بحسب کیفیت باشد ظاهر است که و اتحاد فاروق و مابه الامتياز ثابت و واقع است
 بقایه لان الحق سبحانه معار الخلق و الخلق معار الله سبحانه و غیره بحقیقه عند کمال
 فیکون هذا من المعبر الى ان یکن من الاتحاد العام العلیه و ان جبهه العام

در بیان است

سر زدی لطافت بر اوج سپهر محیط است خورشید بر در آبی
 احاطه کمیت است هر اوسته اوری کیفیت اندر برای بلکه حق تعالی را
 ذاتی است همچو احاطه دریا بحباب و سیاهی بحر در کتاب و بالذات واحد
 جمیع اسماء صفات و یا نه موجودات علوی و سفلی است صوری و معنوی
 تجاویز و لا تفاوت بین بخت و من بعد است همچنانکه بعرض محیط است جمیع اسماء و
 صفات بفرش هم ذات این و در احاطه استواریست که هر چه خورشید را می آید و
 چون لطیف آید بعلوم و ذات خویش نیست در باری محیط و قطره نه بدین احاطه
 طالب با نیای خسته و ملائمه تفاوت شغفیه لازم می آید چنان از خورشید
 کشفه است چنانکه نور آفتاب بر پاک و پلیدی نماید و گفته متحاب بر خاک
 افتد هیچ تلمیح و تلمیح بوی راه نمی یابد نور خورشید از هر جهت خوش
 گرچه نماید همی پاک و پلیدی و در چنان نور آفتاب بپند از پلیدی کشف نیست
 پلیدی نور را از کشف ظلمت نیست نه کشف انجمن نور خرد و دیگر قدرت
 و کثافت امور نمی است هر چه لطیف به طبیعت کی مکروه و جملات دیگر می شود
 و آنچه نسبت منوره بجای دیگر محبوب بد نباشد هیچ چه اندر است و نیک است
 بدنه از کردن دین به هر چه از نیکو بر آید بد کجاست بلکه خلق بطن اندرین
 و آنچه بین الموجودات از تمام می نماید حکمتی است و هر چه میان کائنات
 تصاویر بر آید مفتی فیه مافیه من الذات الغایبه و لا ذوات العجبه من له
 کما رزاکم و ان یاکم و یکر
 و ذلک لعلکم تتقون و فیه مولوی چونکه بر نیکی اسیر رنگ شده
 سویی و فرعون هم در جنگ شده چون به بر نیکی رسی کان داشتی و تو مو

از خون دارند آشفته نیای عجب این رنگ از رنگ خواست رنگ
 بزرگ چون در جنگ است چون گل از خار است خار از گل حیر است
 رود اندر جنگ و اندر راجع است میان جنگ است از برای حکمت است
 محو جنگ خرد و نشان صنعت است جنگ نبود و برهم جان پرور است
 جنگ نبود صلح و جنگ زرگر است میان آنست و نه این خرافی است
 آنچه باید جست این ویرانی است اگر کسی گوید چون اماره حقیقی باشد این
 و المحاط باید که این موجودات نیز عالم آنحضرت باشند و اصل آن و صواب
 باید دانست که وحدت و اتحاد از جانب حق سبحانه تعالی است و محبت
 و صفات نفع و غیرت و تعاون از جانب موجودات زیرا که شان عبارت از صرف
 لغات و لغات اگر چه در حقیقت غیر ذات اند اما از آنجا که شان و احکام و آثارشان
 تغییر میگرد و بر آئینه غیرت بوجود می آید پس غیرت صفت نفسشان باشد و مقرر
 است غیرت این اتحاد و ظهور احکام و وحدت احدیت ذاتیه است و با القطع با وجود
 غیرت آثار گوناگونی و غشیه صورت نتوان گرفت ساری ذات دارای وحدت که
 و نه سراسر اتحادش بود و مقتضای همه کار کثرت چو غیرت است چگونه هم و حد آید
 بجایی که اگر از لغات ممکنه و ممکنات متعینه نظر بر و دارند و حتی ایشان هم از ذات حق
 گرو و عدم صرف نمایند و کاشی محض و اگر لغات را اعتبار کنند غیرت بر آئینه
 روحی نماید که موجب احتجاب و سبب انتفاء میگردد و درین دریایی بی پایان
 که راه سر می آید آشناییست و توازن در یاجدانی و عجب اینکه زما یک نقطه
 این و یاجدانیست و توازن حاصل و متر اکم و توازن استی اما در این نیست

اقصای همه مسلمان را با سرار احاطه ذات و انوار کسایا صفات موجودات بهر
 گردانند البانی فانه لا اله الا الله مکتوب ششم برادر اعزاز شیخ را جا
 او صله الله تعالی الی رحمتهم دعای درویشان و صفای کیشانه از درویش اترش
 مطالعه نمایند آنچه باز نمود و بودند که در شب بترکه که از شهرهای ده آخر ماه مبارک
 رمضان حضرت خضر علیه السلام را در واقع دیدیم که تشریف بخانه من آورده اند
 بامیدواری تمام بر خاسته بایوس کرده ام چون بشرف ملازمت تشریف شد و بر
 از مواظبت هر مند فرمودند که ترا بجای دیگر از مشایخ دیار بیاورند گفت که گنجینه
 طریقت تو بدست سید شرف جهانگیر سیده ام بخود استماع این بشارت ما تفرای
 و اطلاع این اشارت راه نهای جانی یافته ام گو یا در پوست نمی گنج دولت کونین را
 بیک جوئی بنجم **ع** نهیای عالم لاریب روی نه از عزم حرمت و ارای خمیپ
 از سر لطف و عنایت و آوده اند فرموده وصل شرابی شکریب و از حسن اوقات این
 الحال رسید و بشرف مطالعه مشرف گردید بپاید و لذت که هرگز السعادت ازنی و
 لم یزنی چه سزا ساخته اند و بر اینکه از باو شاکان اقلیم ولایت و داوران و سیم بدست
 ولایت میکند چه اکابر طریقت و اما شرف معرفت فرموده اند و دست بهت بدست
 از درویشان راه الهی نمیتوان داد و دادم که از جانب غیب مرشد یام شد اشارت
 نیاید و ریشه انابت پیروی از پیران بارگاه نامقنای نمیتوان آباد که از حضرت
 لاریب میرید و مراد از تبارقی نباشد **ع** که راکه دارای و در سپهر عنایت
 کند از طریق رضائی نمایند که راز پیران راه که سرور داور از راه سوای دیگر
 گونه است که در راه پیر نور آرد که خواهد مریدهای ذی کاه طالب برود و سوسو

و دست نه که مقصود باشد ز هر دوسرای نه مطلوب هم می نماید که روه سوطا
خود بر آورز جای نه این را نماز که گویند قال الشیخ رحمه الله عنه فی التعلیل
اعلم ان المنازلة فعل فاعلین هما و هی تنزل بین اثنين کل واحد یطلب
الاخر لیترک علیه فیجمعان فی الطریق فی موضعین معینین ادنی احد الاثنین
فیسمی تلك المنازلة الطلب کل واحد لهذا النزول علی الاخر
وهذا النزول علی الحقيقة من العبد صعدا و انا سمیناه نزولا لکی له
یطلب بذلك الصعدا النزول بالتحقیق و این نوع نماز که گاه در میان مرد
و مرأوی افتد گاه و طلب ارشاد صاحب است و گاه در سلوک سالک صادق و گاه
واقع از مرتبه مولود و ثلثه سلوک بنیاد کند و بتوئی که نزول حقیقه انسانی وی از
عین ثابت خویش کرده بود اکنون بر عکس میرو پسوی عین ثابت خود چنانچه
قطع کرده که محبوب از انجانب وقتی که آن القادر وسط واقع شد هر طرف که بزرگ
تر باشد صاحب آن طرف در محبوبیه مقدم خواهد بود و محبت موخر اگر چنانچه
حق سبحانه اقرب باشد آن قرب را وقتی که مضاف به بند و از بند تباری گویند
و اگر چنانچه به بند اقرب باشد آن قرب را از جانب حق سبحانه تدلی خوانند
خواهد بها و الدین نقشند میفرمودند که شبهه در پدایت این کار در خواب دیدم
که حکیم آقا عطا که از کبار مشایخ تیرک اند ما بدرویشی سفارش میکنند چون مید
شدم صورت آن درویش مرا در خاطر بود و مراجعت صالحه بود و الله پدر من
آن خواب را با ایشان گفتم فرمودند که ای فرزند ترا از مشایخ ترک فیضی
خواهد بود و من و ائم طالب آن درویش بودم تا روزی در بازار بخارا با وی

در این خواب که در میان صاحب و مرأوی افتد گاه و طلب ارشاد صاحب است و گاه در سلوک سالک صادق و گاه واقع از مرتبه مولود و ثلثه سلوک بنیاد کند و بتوئی که نزول حقیقه انسانی وی از عین ثابت خویش کرده بود اکنون بر عکس میرو پسوی عین ثابت خود چنانچه قطع کرده که محبوب از انجانب وقتی که آن القادر وسط واقع شد هر طرف که بزرگ تر باشد صاحب آن طرف در محبوبیه مقدم خواهد بود و محبت موخر اگر چنانچه حق سبحانه اقرب باشد آن قرب را وقتی که مضاف به بند و از بند تباری گویند و اگر چنانچه به بند اقرب باشد آن قرب را از جانب حق سبحانه تدلی خوانند خواهد بها و الدین نقشند میفرمودند که شبهه در پدایت این کار در خواب دیدم که حکیم آقا عطا که از کبار مشایخ تیرک اند ما بدرویشی سفارش میکنند چون مید شدم صورت آن درویش مرا در خاطر بود و مراجعت صالحه بود و الله پدر من آن خواب را با ایشان گفتم فرمودند که ای فرزند ترا از مشایخ ترک فیضی خواهد بود و من و ائم طالب آن درویش بودم تا روزی در بازار بخارا با وی

لما قات شد شناختم و پرسیدم نام او طویل بود و در آن وقت مجالست و مکالمه
 بیشتر چون بمنزل رسیدم پیش قاصدی آمد که آن درویش خلیل نامی ترا می طلبد
 ایام تیر ماه گوید یار همین برگزینم و نزد یک کو فرستم چون او را دیدم خواستم که آن
 خواب با وی بگویم بزبان ترکی گفت که آنچه در خاطر داشت پیش باغبان است حاجت
 بیان نیست حالت من دیگر شد و من خاطر نصیحت او بیشتر و خجسته او احوال تنگتر
 و چیزهای غریب و امور عجیب مشاهده میشد بعد از رفتن او را با و شاهی مملکت اورا
 مسام شد و مرا ملائمت و خدمت وی با سعیت کرد و در آن ملازمت
 نیز چیزهای بزرگ مشاهده می افتاد با من شفقت بسیار میکرد و گاهی بدلف
 گاهی تحف و در آداب و رمی آموخت و از آن جهت فوائد بسیار بمن رسید و در
 مقام سیر و سلوک بسیار مرا کار آمد مدت شش ماه در خدمت او بودم در ملا و غایت
 آداب و در ظاهر و محبت او در مدت آن مملکت هبائ منشأ شد مرا در خدمت
 کرده در دیهی از دیوهای بخارا اشتغال داشتم آورده اند که سید نجم الدین
 قلندر که حقیقی ایشان را عیالای کبری مشرف کرده بود و بقولی سید سال
 عمر داشته اند و در پادشاهی حال چون ایشان را جذب رسید و سر بر راه نهادند
 بحالت غریب که خام از شرح آن نمی آید بصورت عجیب که عبارت از آن
 قاضی است چون به بندر صورت رسیدند حضرت سید خضر روی را مذهبیان
 عالم غیب و مله آن مراسم لاریب و سر ایشان نداده اند که چه در بندر خاس
 و پنجه پار چندیر است از تخارز بخار و در باب حضرت سید خضر و منی بجز و اطلال
 او تمام نمی و استماع پیام لاریبی روان شدند منازل بسیار سپردند و در

مکتوب سرنی
 ص ۱۰۱

احوال بود و ز می خسان الدنیا داکخره و اگر اغراض حور و قصور آخرت نباشد
 وای صد وای که از روی دل کس این بوده باشد و بستجوی شخصی حاصل این
 نموده آید سه هرگز در راه ایزد جستجو است نه از صیام و از قیام و بندگی
 گر مرادش منصب و نیا بود و نه مراد او بود و حور و قصور نه صد قصور و حور نه
 هست از زمینگی نه نیست در اعمال او فرزندگی نه مدعی در ویشان سلسله
 علمیه و مرا و مثنای آرزو و کیشان قافله ننگالیه نیست که آن برادر چون زو
 بیاید در سبک سلسله ترتیب نموده آید چه مرغ قابلیت او بلند مرد از احوال
 و طبع حقیقت او از چند آواز آماده کس را که هست بلند آمدن نه پناه خدم
 سلوک جدای نه پنهان پایی هست نه در سلوک نه که آید بیرون از ره منتهای
 مکتوب تحکم برادر اغراض اصحاب شیخ فرید الدین گهرا که آفات سلوک
 از درویش شرف و معای مخلصانه و صفای درویشانه قبول فرمایند ای برادر
 نزدیک ارباب بصیرت و اصحاب سریرت از اتم مهابت و اتم مقالات طالب
 راه حق تعالی را دوست زدن است بدامن شیخ راه دین و جنگ بیرون
 بیای راسخ بدرگاه اله رسید کس را که باید صوم اله نه که آراستند
 از بر او بیای نه امارات پیری بهاید شناخت نه که باشد چنین در خور
 است ای نه بعضی از آثار مشیخت و برخی از اطوار شیوخ در سیر الیه بیاید
 که طالب صادق را تواند راه نمودن و سالک وائق را شاید چاه پتو و دل
 و او یه بسیار تر و دیار کرد که بسیاری از طالبان حق و بیشتر از مریدان حق
 بی معرفت و سرپرست بدامن ارادت آورده اند و بجای نرسیده اند

باید چنان پیر آراسته تا با پیران را و خدای که مرطاباثر تواند
 نمود و در است پیر ولایت نهائی در مصلای و العباد آورد و اند قال الله تعالی
 قَالَ لَهُ مُوسَى اِهْلُ الْبَيْتِ عَلَى اَنْ تُعَلِّمَ فَمَا عَلَّمْتَ بِاَشَدِّ اَوْ قَالَ النَّبِيُّ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ الشَّيْخُ فِي قِيَمَةِ كَالنَّبِيِّ فِي اَمْتِهِ بَدَائِلُهُ وَرُسُلُهُ رَاهِ
 وَنِ وَوَصُولِ الْعِلْمِ بَعْدَ رَازِ شَيْخِ كَالْاَهْلِ بِرَاهِ سَنَاسِ حِصَاوَلَايَتِ مَقَرِ
 ناگزیر باشد از هر چه مجزوی است کوتاهی به نه و انکه بگفت تبان هر گاه
 به پیشانج تبان هر گاه حضرت اند که اولیای تحت قبایلی که انکه فقهی عیسی
 موسی علیه السلام را با کمال مرتبه نبوت و در هر رسالت و اول فرمی در بدو
 حال ده سال در ملازمت خدمت شیب می بایست کرد و تا استحقاق نشوید
 حق ظاهر شود بعد از انکه بدست و تکلّم الله مَوْسَى بِمَا تَكَلَّمَ بِاَوْسَعِ
 وَكَلَّمَكَ فِي الْاَفْخَاجِ مِنْ كُلِّ شَيْخٍ مَكَرَ عِظَمُهُ وَتَفْصِيلُهُ وَكُلِّ شَيْءٍ سَبِيحِ
 مَشْوَايَ وَتَقْدِيرِ اَيَّ وَوَارِثِهِ سَطْرِ اَرْبَعِي اَسْرَ اَيْلِ يَاقْتَهُ وَهَلْكَ اَوْ رَيْتَ اَنْ تَقْنِ
 حضرت باقی کرده و دیگر باره در دست ان تعلیم علم لدنی از معلم حضرت اناس
 اجد متابعت می بایست کرده و هل اَنْتَ عَلَى اَنْ تُعَلِّمَ فَمَا عَلَّمْتَ رُشْدًا
 و انکه معلم را و اولین تخته الف و با اَنْتَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا مَعْنُو
 پس بدین اعتبار درین واقعه بنگر سووی که در و مرار جان و پاکست
 چه جای و در زبان بی سمانست و مقنون و مغرور و مکرور این راه کسی
 که بداند که با وید بے پایان کعبه وصال و و الجبال بسر قدم بشری بی دلیل
 و بدرقه قطع توان کردن کِهْمَاتِ هِهْمَاتِ لَمَّا قَدْ عُدُّوْنَ اَکْرِهٍ وَدِرَا
 اَقْدَمُ السُّنُونِ اَرَادَهُ مَرَكُوهٌ شَدِيدٌ اَيَّ

موسى علیه السلام را با کمال مرتبه نبوت و در هر رسالت و اول فرمی در بدو
 حال ده سال در ملازمت خدمت شیب می بایست کرد و تا استحقاق نشوید
 حق ظاهر شود بعد از انکه بدست و تکلّم الله مَوْسَى بِمَا تَكَلَّمَ بِاَوْسَعِ
 وَكَلَّمَكَ فِي الْاَفْخَاجِ مِنْ كُلِّ شَيْخٍ مَكَرَ عِظَمُهُ وَتَفْصِيلُهُ وَكُلِّ شَيْءٍ سَبِيحِ
 مَشْوَايَ وَتَقْدِيرِ اَيَّ وَوَارِثِهِ سَطْرِ اَرْبَعِي اَسْرَ اَيْلِ يَاقْتَهُ وَهَلْكَ اَوْ رَيْتَ اَنْ تَقْنِ
 حضرت باقی کرده و دیگر باره در دست ان تعلیم علم لدنی از معلم حضرت اناس
 اجد متابعت می بایست کرده و هل اَنْتَ عَلَى اَنْ تُعَلِّمَ فَمَا عَلَّمْتَ رُشْدًا
 و انکه معلم را و اولین تخته الف و با اَنْتَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا مَعْنُو
 پس بدین اعتبار درین واقعه بنگر سووی که در و مرار جان و پاکست
 چه جای و در زبان بی سمانست و مقنون و مغرور و مکرور این راه کسی
 که بداند که با وید بے پایان کعبه وصال و و الجبال بسر قدم بشری بی دلیل
 و بدرقه قطع توان کردن کِهْمَاتِ هِهْمَاتِ لَمَّا قَدْ عُدُّوْنَ اَکْرِهٍ وَدِرَا
 اَقْدَمُ السُّنُونِ اَرَادَهُ مَرَكُوهٌ شَدِيدٌ اَيَّ

کتب اسرار
 در راه حقیقت از طائف و زینت و سواد و نهایت للناس حلاله
 من النساع و البنین و القاطر المقطرة من الذهب و الفضة
 و الخيل المسائمة و الاقدام و الجراحت و چه شوم آفات راه و شبهات گاه
 بسیار است و غصبات کوفی بسیار خاتمه فلما سفه شبهای درین راه سرگردان
 و در شبهات سرگردان بسیار آمد و در طرق پیرره باید که باشد
 تسبیح غول را حاکم مشغول مشغول و در پی و بر پی طبعی طبعی و تسبیح
 و تاملی است صاحب بدعت و اباخت نشستی و وجه چهارم سالکان از
 ابتدا و امتحان راه گوناگون است که از سرپای این گاه بود مومن موقوف
 سلوک و مقصودات خلوک از حد برون سه پیر باید در ره سیر و سلوک
 نارسا ندر راه و در ابر خدائی به هر چه موقوفات و مقصودات راه بود و باشد
 شبهه ساز و بر این وجه نیم اصحاب سلوک ارباب طلب را در راه سواد و
 عقل بخانی و امراض نادانی که از انجا بوی فساد و مزاج و انحراف نهاد و خلع پذیرد
 طیب حلقه باید که فراج شناس بود و لب و اثنی شاید که علاج قیاس کند
 پیر راه دوست باید چون طیب نه استاسد در بهار و روزگار علاج در و کند آن
 حکیم طالب بیمار شد در نور و وجه ششم سالک راه را بعضی مقامات روحانی
 و برخی درجات روحانی چنان ظاهر کرد که روح او از کسوت بشریت و لباس
 آب و گل محروم شود و پیر نور سبحانی با اعظم شانی در لشکر وصول خود افرار
 و علیه آتالحن و لیس فی جنتی میوی الله در عسکر حصول بر دار و گراوش
 روح ولایت ستان ز نور و تعلیم مادی خودی گیر و از غائی نه باشد که کوس

دولت منصور بر زند و سجنانی و اهل حق بر هم زند صدای پیمس شیخ کامل واقع
 شناس باید تا ویر البصر و ولایت خود ازین پندار بریدن کرد و پایان مقام
 نافوق او از ماتحت او عیان سازد و اگر مرد از جامی پر و در دست نهوا
 از مستی زند به شمار رانی نه پیری باید که گمرد دست وی بشیر کند از دور سو
 نافوق راسه و قیقه ختم سالک در راه گاه از غیب بشهات مانی بخند و مالک
 در گاه از شهات غیب رای زند در اینجا در وقایع بر و طالب خواهند کشود و بر
 طوایع بر و محب خواهند نمود و انواع نمودار جامی و جلالی خواهد شد و بسیار لطافت
 بر زبان غیب در میان خواهند نذا و مکر از طرف لسان طیب از نمان خواهند کشا
 در اینجا پیر به باید زیبا ندان که در دیرستان دَعَلَمَ آدَمَ الْأَسْمَاءُ كُلَّهَا
 مکرار درس کرده باشد و جوهره شاید جوهر فشان که در و کان و علما
 من لدن تعالیا نقل و یو اقیست نمودار و در دست آورده صاحب نامی
 که زیبا ندان بود و رقی و اند زبان هر کس از هر ولایتی چون سالک از زبان
 ولایت سخن کند و اند زبان و حل بکند هر روایتی از چنانکه یوسف علیه السلام
 گفت رَأَيْتَ قَدْ آتَيْنَاكَ مِنَ الْمَلِكِ وَ عَلَيْنَا مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ
 و قیقه هفتم هزار سال سالک که هزار سیر نفیث قدم خویش گزنان یک قدم باشد
 که بر سهری بر راه دین طے کند بلکه یک و حیث باشد که بدستگیری و شگه یار
 سنجید بے تعدد قطع صد هزاران ساله راه از مرید که بے خود رفته باشد
 سوای نگر به پیمای چشم نور بن نیک قدم باشد زیر سیر رنهای و در اسب
 بقدم خویش روند و در چه ز قمار نیست و گاهی که بدم بر سیر نذر مرغ طیار نیست

علامه سید محمد باقر
 رازی قزوینی
 بیان حدیثی از شیخ

این روزها که بر گزیده از همه مردم برای استبداد پنج چیز خاص گرد از لطیف
 بنا بود و در خور و ارشاد از برای اختصاص مدگی و اوش نخست دو میان بزرگان
 دین کر است ثانی استحقاق بخشید از کرم بنا بود بواسطه رحمت خدا به رسوم
 خصوصیت یافت از رحمت خداوند و بدو به استنافت از شفقت ولای حضرت
 رسید و بام محرمیت کشید که رَحْمَةً مِنْ عِنْدِ نَاسِ مَالِثِ از لطف و عنایت
 خاص گردید و صدر بزم عِنْدِ نَایِ و چهارم بخت تعلیم علوم حضرت الهی
 و بطریق کرم رسوم و آئینهای مشرف و مطرف ساخت و بواسطه تعلیم معارف و احوال
 یکدیگر مکرر چارم تعلیم کرده از علوم نکش نباشد و واسطه از اقتضای است
 پنج دولت یافت علوم من لدنی واسطه که مینالد ناعلاً عبارت از ان است
 ششم پیش باید علوم من لدن از ادیب علم غیب رسیده و از پنج
 ارکان عمارت اقتدای بر بایست و بدین جنس بنای امارت استبداد بر تاسیس باید
 که دین خواص مخصوص بود و باین اختصاص منصوص و با وضو و دیگر نیز باید که موضوع
 بود و با اعتراف آخر معروف چنانکه در لطائف بر اورا حاصل الاحسان است و نظام لدن
 بمی تدکور کرده تا در خور اقتدای و از وره تاسیس بود و اگر چه اوصاف
 ولایت پیدا شده تا بود و صاحب ولایت زبانه می لیکه چندر اسان کردم شود
 تا بود اندک به بسیار از ملای پنج چنگ ولایت بھر شیخ نگر نباشد پنج دیگر
 از و است یکی توانمند پنج و با پنج شیخ پنج دیگر بر آرا بجهان به صحبت و
 عفو قلم اندر دین و بیرون از هر کسی و بیرون قلم از هر کسی و پنج اندر هر کسی و پنج اندر هر کسی
 زنی به شرف از هر کسی و پنج اندر هر کسی و پنج اندر هر کسی و پنج اندر هر کسی

لایعین که چارم
 با علم و با کرم و با
 علم و با کرم و با

بکنند که بدن سبک روی نماید و بکار و بایستی که گرانید پیدا آید از دوست کشید
 هرگاه چوارج از امور گران بارسختی پذیرد و اعتدال او باستحال تا به جوان و بار
 از دوستی گریز و باعث خواب و موجب عذاب گردد و شوم قیلوله از دوستی
 که قوت شب خیزی بهم آید و اسباب طلب امیری از هم کشاید چهارم روز از عصبان
 نوز و که موجب مرانی این دولت و سبب درانی این رفعت گردد و
 هر که ایدار باید که در بخت خواب باید که در بر جستان حرام از پلای ویدن
 خواب وصول به چیز پیش کرد و باید الزام در روز کار گران خود راه
 کرد و باید تا بود و در شب قیام و دیگر از بصر قیام شب پروانه عالی باید که
 از طعام نه ثالث از قیلوله باید راست کرد و نوشه راه قیام از اتمام نه چایم
 از عصبان روزانه عنان عطف باید کرد و اسب تنگام نه را که انفس
 مرآت دل نه تیره گردد و اندر نگار غلام نه رو بیداری بود و همچون عروس نه بوی
 از چار چیز آید تمام نه هر که انرا در جهان دور گرفت خواب و خواب بر هم زده
 سد عروس محله فیروزه نام نه اشرف این دولت نه بیداری گرفت خواب
 بر هم زده از احترام حضرت نوری رضی الله عنه گفت که پنج آه از دولت
 قیام محروم شدم بسبب جریمه که از من سر بر زده بود و آن آفت که مرا از تمام
 ایات گویند نه عقیقه بلند زد و شخصه از اتباع اصوات سازنده ^{که} سوزنده
 آه و دست چنان روز آواز گویند نه یک ز عقیقه مرد ساز آرمای نه که بالا گذشت
 از دل هفت خرج نه همان شعله آه خورشید سای نه من در دل خود تصور کرد
 که آه اواز حالت سوز نبود و صیحه او سفالت افروز نه اما مرآت باطن چاه چرخ

اول سلامتی دل از حقد مسلمانان و از بدعتهای جدیدان و از فضول کارهای
 دنیا چشم کنش در تدبیر و تپا استغرق باشد قیام شب و پیرامین نشاند اگر در نماز
 یا استنجز مهمات دنیا بجا طرش نگذرد و وسوسه های دیگر بجا طرز سر دوم
 ترس غالب که ملازم دل باشد یا کوتاهی امید چه فکر و احوال آخرت و در کثرت
 خواب عاید اثر اسیر شود آنکه قصد قیام شب بشنیدن آیات و اخبار و آثار بزرگوار
 الهی و شوق او بخواه آن مستحکم شود و اشتیاق او بر این طلب پیوسته و در جانت
 چنان بر آید و چهارم و آن شریف ترین ابوعث است دوستی خدا باشد و وقت
 ایمان بر آید و راستان حرفه نمی گوید مگر در مناجات پروردگار و او مطلع است
 بر و آنچه در دل او میگذرد او مشاهده میکند و آن خطرات خطای است از حقیقت
 با او چون غلامی را دوست دارد و خلوت را با او محال دوست دارد و از مناجات
 لذت یابد و لذت مناجات یادوست او را بر درازی قیام شب باعث باشد
 هرگز اوقات قیام شب مراد و بایدش مقصود او و وصل خداوند نور
 بنوامیس بیداری کند و بخت بیدارش بود خواب از مانع نیست حقیقتی بهم
 مسلمانان را توفیق قیام و صیام رفق گردانند و بالنی و الله لا یجاد مکتوب
 یازدهم برادر اعز صاحب و ائمه الاحباب شیخ خیر الدین محمد بن محمد قاسمی
 من اخبار الحسین دعای درویشان و سلام مشاقتان از در و شل شرف قبول
 فرماید غرض لیکه در مناقب این سلسله و سوره که در محامد این قافله سواد کرده بسیار
 رسانیده و بانث او آورده بی انقباض گذرانیده فرستاده اند بخواج ترین دعا
 رسید و نیک ترین ساعات بوصول انجامید اصحاب انهم طالع او خطی کامل یافتند

مکتوب شریفی از حضرت شیخ
 و بزرگواران و بزرگان
 و بزرگواران و بزرگان

کتاب شریف

مداول

كَأَنَّهُ أَتَى فِي حَظِيرَةٍ يُحَدِّثُهَا الْإِنْسَانُ فَمَنْ فِي الدُّنْيَا مَعَهُمَا فَهَذَا وَنَا
 فَيَرَى أَوْ يَحِثُّ أَمْسَتْ حُشَا مِنْ لَذَّةِ الطَّيْرِ أَوْ حَذَى النَّارِ الَّذِي يَطِيرُ فِي الْأَرْضِ
 الْقَفَا قَالَ لَيْسَ فِي الْأَكْبَرِ مَعِيَ اللَّهُ عِنْدَهُ الْخَلْقُ تَوَحُّدًا سِدَّةَ السِّرِّ مَعَ الْحَقِّ
 بِحَيْثُ لَا يَرَاهُ غَيْرُهُ هَذَا حَقِيقَةُ الْخَلْقِ وَصَحَابُهَا أَقْصَارُهَا نَهَى
 مَا يَنْتَ سَلُّ بِهِ إِلَى هَذَا الْمَعْنَى هِيَ التَّشْبِيلُ إِلَى اللَّهِ وَالْإِنْقِطَاعُ عَنْ الْغَيْرِ
 بَعْضُ بَرَانْدِ خُلُوتٍ وَغَرَّتْ أَرْوَاقَاتُهَا بِالْمَحَلِّاتِ أَوْ غَيْرِهَا بِدَكَّةٍ أَنْ كَسْبِهَا حَوْدُ
 بُو وَارْصَحَتْ وَرَمِيدَنْ أَرْجَا لَسْتُ وَغَرَّتْ أَرْوَاقَاتُهَا بِدَكَّةٍ أَنْ كَسْبِهَا حَوْدُ
 وَسَاخَتْ بَابُهَا فِي مَوَازِيهِ أَوْ سَاحَتْ خُلُوتٍ يَأْتِي أَرْصَحَتْ خُلُوتٍ وَرَأَوْ غَرَّتْ
 وَأَرْخُوشِ بِرَحْمَةِ جَوْهَانِ بِرِوَاخِ أَرْصَحَتْ غَيْرَ بَابُهَا وَرَأَوْ غَرَّتْ
 شَرْطَانِي بِإِنْ رَاهُ شَمْتُ بُو وَغَرَّتْ بِنِ عِبَاسٍ رَافِعًا اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَنْتَرِ الْكَلَامَ بِغَيْرِ دَكَّةٍ اللَّهُ فَإِنَّ الْكَلَامَ بِغَيْرِ دَكَّةٍ
 يَفْقِدُ قَسْوَةَ الْقَلْبِ وَأَنَّ الْعَبْدَ الْخَلْقُ مِنْ اللَّهِ تَعَالَى الْقَلْبُ نَقَاسِي وَبَابُهَا
 أَهْلُكَ اللَّهُ تَعَالَى إِدْمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا أَدَمُ أَقْلُ مِنْ كَلَامِكَ
 تَوَجَّعَ إِلَى جَوَارِي قَالَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ دَلَّنَا عَلَى عَمَلٍ نَحْنُ خَالِ الْجَنَّةِ فَقَالَ
 لَا تَنْطَلِقُوا إِلَّا بِأَتَالٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْبَيَادُ عَشْرًا أَوْ عَشْرًا عَشْرًا عَشْرًا فِي الْغَيْبِ
 وَجَنَّتْ فِي الْفَرَادِ مِنْ النَّاسِ كَيْسَ كَيْسَ كَيْسَ كَيْسَ كَيْسَ كَيْسَ كَيْسَ كَيْسَ كَيْسَ كَيْسَ
 مَسْأَلَةُ الْحَقِّ وَوَرْدُ بَرَانْدِ خُلُوتٍ مَا وَرَدَ مَطَاقُ خَوَابِ بُو وَكَهْ أَنْ مَشَاهِدُ الْوَارِثِ
 وَمَعَانِيهِ غَايَرُ الْبَقَايِ بِأَشْرَفِ كَيْسَ كَيْسَ كَيْسَ كَيْسَ كَيْسَ كَيْسَ كَيْسَ كَيْسَ كَيْسَ

لغة و ترکیب خوبی در این حدیث است
باز این است که این حدیث در بعضی کتب آمده است

فاندر این حدیث
که در بعضی کتب آمده است

در بعضی کتب آمده است
چون

زود خاموشی باشد ز غمزه هرگز او خاموش نبودند بیاید کشم چمن کوش باشد
 شرط ثالث حج که اتفاق سالکان راههای ویاپیکان درگاه مقتضای اگر سالک
 از بدایت تا نهایت میرخیزد و طالب آن از اول تا آخر ویر خور و پیشک از طعمه بهتر
 تا خالی نباشد خواست کاو بردارد و درین راه از غنیه و کثرت تا تهی نباشد حاکمیت نماید
 تا تو نمانشی ز بران خورتهی نیای نه خیزد بگرانی نه بجائے نه مانده کوس تخی
 از پیری نه برگزینش از ضرب نه خیزد حد آسیران مانده وصول ویر خور در آن
 زاوه حصول فائده که در گرسنگی بافتند در ریاضت و بگریز و مانده که در تنگی خورده اند
 در مجاهدت آفرین نیاید عروس ولایت در وی بیرون تا نیاید کسی از سر آید
 ولیکن نه چندان بیرون از درون بیاید نمودن که خیزد بیای نه خورن راه باو
 اعتدال نمودن و درین راه او به منوال بیرون اهم است چاکر خواهد که شکم
 از غذای کثرت تهی نماید و درین راه او به بدین و تیر و تخی کشاید و رسید و سخت بیرون
 اندک اندک کم کند تا قوت بشری قوت بگیرد و تیر و منصری کسور نه پذیرد
 کسی را که باید درین راه نیاید که کم از او پیش خورن عدا نباید خدا
 تا بکسیال کم نه نمودن که کستی نیاید قولے نه شرط راجع بیداری که طالبان
 راه مطلوب و محبان درگاه محبوب و ایم و ریاضت هستند که کسی که باو مقصود دارد
 خواب غفلت از وی غلونه آید کسی که کو طالب دیدار باشد به چشم او غلته تار
 باشد بیاو کل زند فریاد بسل نیاید برگزینش و در تعافل نه حضرت خواص
 میفرمودند که طالب صادق را باید که پیش از صبح بیک پاس بر خیزد و نماز بخواند
 که بهترین نافله و خیرترین فاصله است بگذارد و به حضرت رسالت پناه صلا الله علیه و آله

در اینست حال فرض بود و جمعی بر آنند که نماز سجده و اضر حال ایشان فرض شد
 کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى دَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ
 يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا یعنی شب را بیدار واری ای محمد
 صلی الله علیه و آله و سلم برای خواندن در نماز زایدی که از فرضیه باشد متران نماز
 نافله باشد متر شاید که برگزیده شود و کار تو متر او مقام محمود که آن تجلی آتی باشد
 یا رسیدن پادشاه و محبوب و امکان بنقطه حقیقه انسانی که عبارت از قاف قسین
 بود و از آن فی اشاره بوصول نبوی و عبارت از حصول مصطفوی بود و این
 را به تمامه بنیاد علی السلام است و بعضی از ورثه وی کمال متابعت در کبریاست
 صلی الله علیه و آله و سلم بحالات مراتب و مشارب صوفیه و شریعت وصول تا محضر
 سخنی دارند بنقطه دایره در کار مرکز بر کار نبوت کریم نیست این نقطه
 کس را وصول نگریه زند دوره پر کار ساسی در شریعت مقام محمود عبارت از دور
 شفاعت کردن است مراتب خلق اولین و آخرین را پس مقام محمود محمدر علیه السلام
 معبود و عن فرموده بسبب مجرب و نیست سجود و و آیت دیگر گفت يَا أَيُّهَا الْمَدِينُ
 اِمْرُوكَافِي عِجْ وَرَوْحِيهِ كَلِيمٍ وَرَوْحِيهِ اللَّيْلِ بِرِخْرُوشِ بَعَابَتِ بِتَقَرُّ
 زبده لطافت او ای عاشقانه و خوشی طراوت بدله نه بماند کنسبت بمعشوق خود
 عاشق کرده و جانب محبوب و امق نموده عاشقان صیرم عشق دانند و و این
 محرم صدق را تمیز چه لطف بود که آن یار در سحر فرموده ز خواب باز
 بگریه گیم پید ز خواب نوش و آرد حیات بیدارش به سفید و و برف سیاه
 چینی خطی عبارت از لئون هر آمدن است و و آمدن در کسین که نه بیدار

در اینست حال فرض بود و جمعی بر آنند که نماز سجده و اضر حال ایشان فرض شد

کے بتو قیومین دارالے دور زمان نہ کہ تقدیر کر داز غنایت خدائے بنا کرد
 نمایا تر از صحنه موعید تعریف آدم بجائی نہ به تحقیق درین ایام متبرکه و صیام
 متبع که جاذبه محبت انخوان الصفا زیاده تر آید اگر بطریق سیر گذران حد و ثبوت
 احتمال وارد برادر اغزش نماه الدین را در محبت مخصوصانه و وصلت مخصوصه
 دارند و با هم دیگر بعضی اسرار در پستانه و اسرار بر کشتیانه در میان نهند خالی از فایده
 نخواهد بود و بر چه محبت جوے یا یکدیگر و گفتگوے سرسیر و کنایه بھر است
 دور استفسار انوار سلوک و استحضار اطوار فنوک از هم بر آید خوشتر است
 نه ہی دولت که در ایران محرم بهیم باشد ز عرفان جستجوی نه در اسرار
 ولایت خوشتر است نه که با یکدیگر افتد گفتگویی نه در مقامی که اصحاب کمال
 عمر سے گذارن اند از ترلیست کلی و در مرامی که ارباب خفایت بهر دیگر بر آید
 قدسیت اصلی اگر اصحاب عرفان را از آنالے نیم محبت فتنه در پختن
 جائی از آنه سمجھ گاہ بنفش سازد نه که صاحب دولتے سودا از پاؤں
 بایکد که گاه گشتے در حجره متبرکه و کلبه منوره حضرت در دریاے توحید و قیوم
 معاون تفرید گنج شکر فرید قدس الله وجهه هم محبت محرمانه دارند و دیگر
 مکالمات دوستانه آید که آن جاے بسیار نفیق آثار قسط انوار غنایت ہی
 و منزل انوار رعایت نامتناهی هست ز نه از نه از این دولت از دست
 نهند و دولت زیارت و طواف مرقه منوره حضرت شیخ داؤد قریب افتاده
 ز نه از گاه گاہے بان دولت طواف بھر مند شوند انجا و دولت اندیکے
 مرقه حضرت شیخ داؤد که در کوا آثار قیومات الهی و اطوار ولادت نامتناهی

کے بتو قیومین دارالے دور زمان نہ کہ تقدیر کر داز غنایت خدائے بنا کرد

ریاده می باشد دوم مقدم حضرت گنج شکر قدس الله روحه در مسجد که بهایوی
 شکر که نشان افتاده است بسیار نزول فرموده اند هر کجا در روگفتی نای مرو
 افتاده کعبه آباد شد که توان کعبه نیاری طوف کرد و طوف این کعبه بن گزداشته
 و مقبره تبر که حضرت شیخ صلح سهروردی و شیخ صلح صوفی و مقام بر شهدا
 و مگر که در حوار قصه افتاده اند باید طوف کردن که فیض خواهد رسید که منقول است
 و تشبیه حضرت شیخ ابو سعید ابوالخیر را میفرستد و می نمود و طوف فرار تبر که مرقوم
 حضرت پیر ابو الفضل میرفتند و طوف آن فیض فیض تبدیل می یافت و این بر
 را خود استغاده عمل بود هر چند که اوقات شریفه و ساعات تطیفه با فاده اصحاب
 استغاده میکند و آیات تریفه و حیات شریفه باره جناب ششاده میروند اما ذکر
 صبح و شام و وظیفه روز و شب آرام دارند و آن او کار شایسته انجام و افکار ارقیه
 فرام که نمودند معاطت کلی نمایند که معمول کابریست و منقول از امام شریف
 آید و فایده زود تجربه و رودی تقریر میوست و هست خفا که خواننده خواهد خواند
 هر که با هماد و راه طلب راه باید رفت هر دو را التزام هر که نهاده از سر
 انعام با پی دور ره ذکر خداست خاص عام دولت مذکور خواهد یافت او
 را لازم نمیکند اگر شاد کام بهر از او کار روز و شب از همه او کار و ذکر صبح و شام
 از دو کام این راه باید سیر کرد و دور و کام است و دو کام باشد شاد
 بعد از مقابله معامله در میان نهاده آید بالله و الله و الله



قطعه تاج چرخ افروز نیرم تحقیق آفتاب آسمان دقیق قدوة اشرف اجناب خواجہ عبدالرؤف صاحب عشرت کهنوتی

شاہ مخدوم جہانگیر شرف دراصل ہوو
مصدر حاجات خلق و معدن اربابِ حق
جامع فضل و کمال و مجمع علم و منہر
منبع انوار مخفی مخزن اسرار غیب
حقِ تحقیق در زبان خویش لعلِ کج علم
دیدنی ہستند کتب کے کہ او نوشتہ ہوو
بعد از ترتیب دودہ عبدالرزاق خان
لوحش السید انجیہ مکتوب اند مطبوع غلام
سید شاہ نذیر احمد والا صفات
حصہ اول از آن مجموعہ بنودہ است طبع

قلہ صاحب دلان کہ عبد اہل و لا
سر دستان وفا و گلین باغِ رضا
صدید بیدار صفیا و شمع نیرم اولیا
سید عالی مناقب پوران فخر العورا
صوفیان ائمہ اہل کائنات اکابر اشواق
یامردان عقیدت مند طریاب ہدا
آئینہ آمد سرگروہ عارفان با خدا
فیض بخش عالمان فلوصلان تقیہ
کنز عزیزان شہ مخدوم ہست آن لیا
انکار و سے نفع بروردند جملہ اصفا

کلک عشرت مصرعہ تاریخ طبع اولو
باغبان حقیقی را شاہ و گل گزاری رسالت را ور و لا تعد و لا تحصى کہ درین زبان
کتاب نایاب مقبول طبع ہر خاص عام الموموم بہ مکتوب شرفی بفرمانش
جناب سید شاہ فطیر احمد صاحب در مطبع و بدیہ احمدی کھنوش گنج باہتمام
کترین احمد علی خان طبع شد محمد شریف الدین حیدر کا پنی نویسن

مکتوب اشرفی

شاہنشین علم مقصوف اور ارباب حقیقت پسند کہان ہین ادر ائیں یہ مختصر وافی جان
 ویکچہ لکھا ہین یہ کوئی معمولی کتاب نہیں بلکہ وہ کتابت ہین کہ جو حضرت قدوۃ العارفین
 ربیع الکاملین جناب سید شاہ مخدوم اشرف بہا نگیر کچھوچوی رحمۃ اللہ علیہ فارسی
 تحریر فرمائی اور جناب قدوۃ المحققین حضرت سید شاہ عبدالرزاق کچھوچوی قدس
 خواہر زادہ مصنف ترتیب دی وہ اس مضمون پر خیر کثیر بفرق فیض عام نہایت اتمام
 پانچ حصوں پر تقسیم کر کے پہلا حصہ ۵۵۰۰ طبع کر لیا ہے اور ترقیہ جلدین ہی خریداروں کی
 قدروانی اور توصیف کیلئے انشاء اللہ اسی سال طبع ہو جاوے گی یہ حق تعالیٰ اسکا
 پیام راقم مشہر چشمی ہو گیا ہے کوئی عفا قصیدت نگریں اور ہمنہائی مطلوب نشانہ
 ذیل سی طلب فرماوین قیمت فی جلد ۸۰ روپے جلد کے خریدار کو چہارم تخفیف ہے۔

موصول واک دومہ خریدار ہے۔

لکھنؤ واکخانہ چوک محلہ اعظمہ خات مان محمد بدر الدین صاحب۔

لکھنؤ واکخانہ چوک علی محمد خان تاجر کتب۔

کامپوٹر واکخانہ سید وحید الدین اشرف صاحب۔

ضلع بستی مکان سید غیاث حسین صاحب وکیل محمد شام حسین صاحب مختار۔

ضلع بارہ بنکی واکخانہ علی آباد پورہ شاہ کامگار مرحوم مولوی سید شاہ الطاف اشرف

سید تیر احمد ساکن ضلع بارہ بنکی واکخانہ علی آباد پورہ شاہ کامگار مرحوم و معذور

Q

PKA

اشرف جمہانگیر

مکتوب اشرفی

②

~~243.~~

اشرف جماعت
مکتوب اشرفی

7283

AT THE TIME



1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

